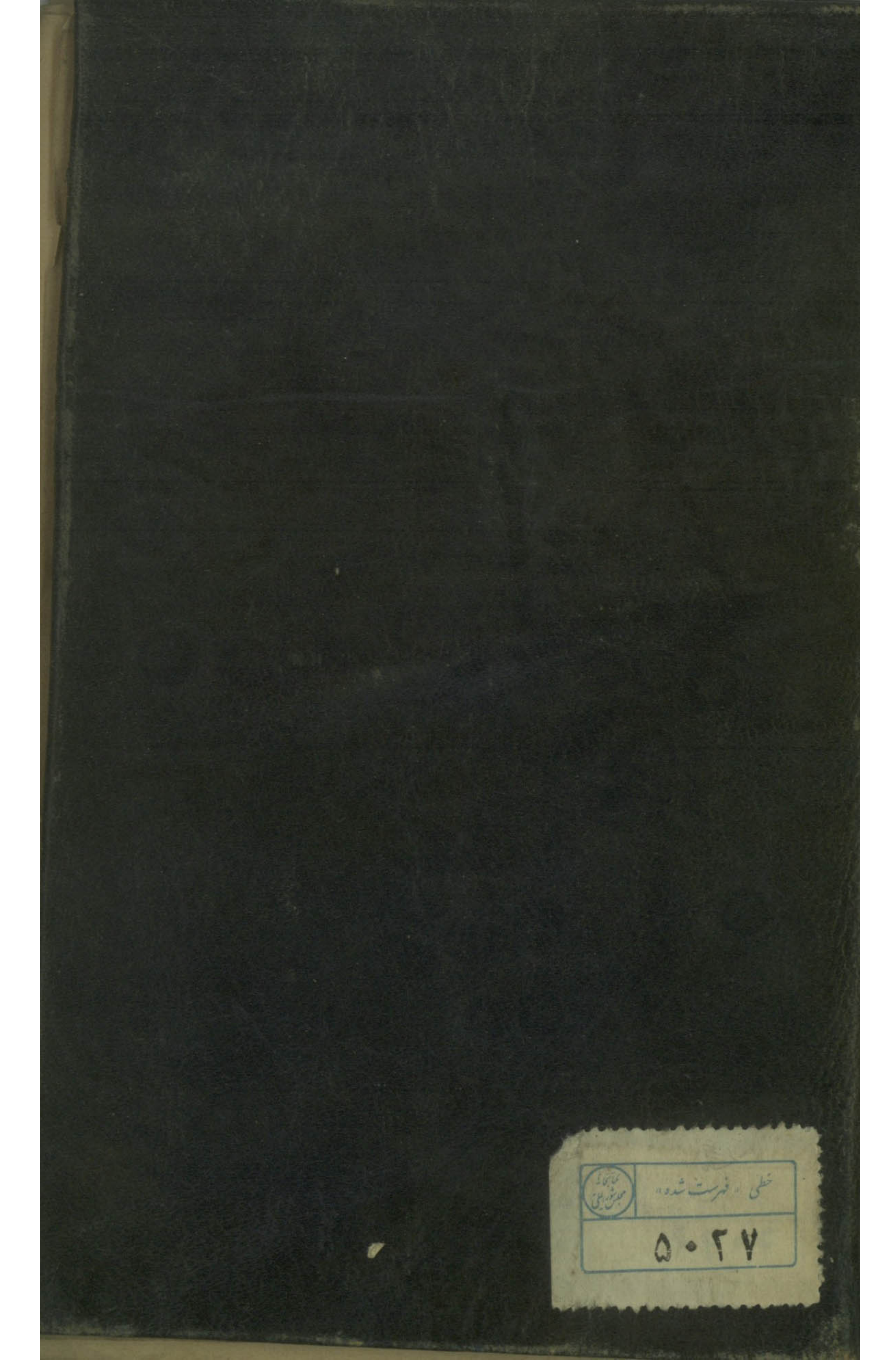
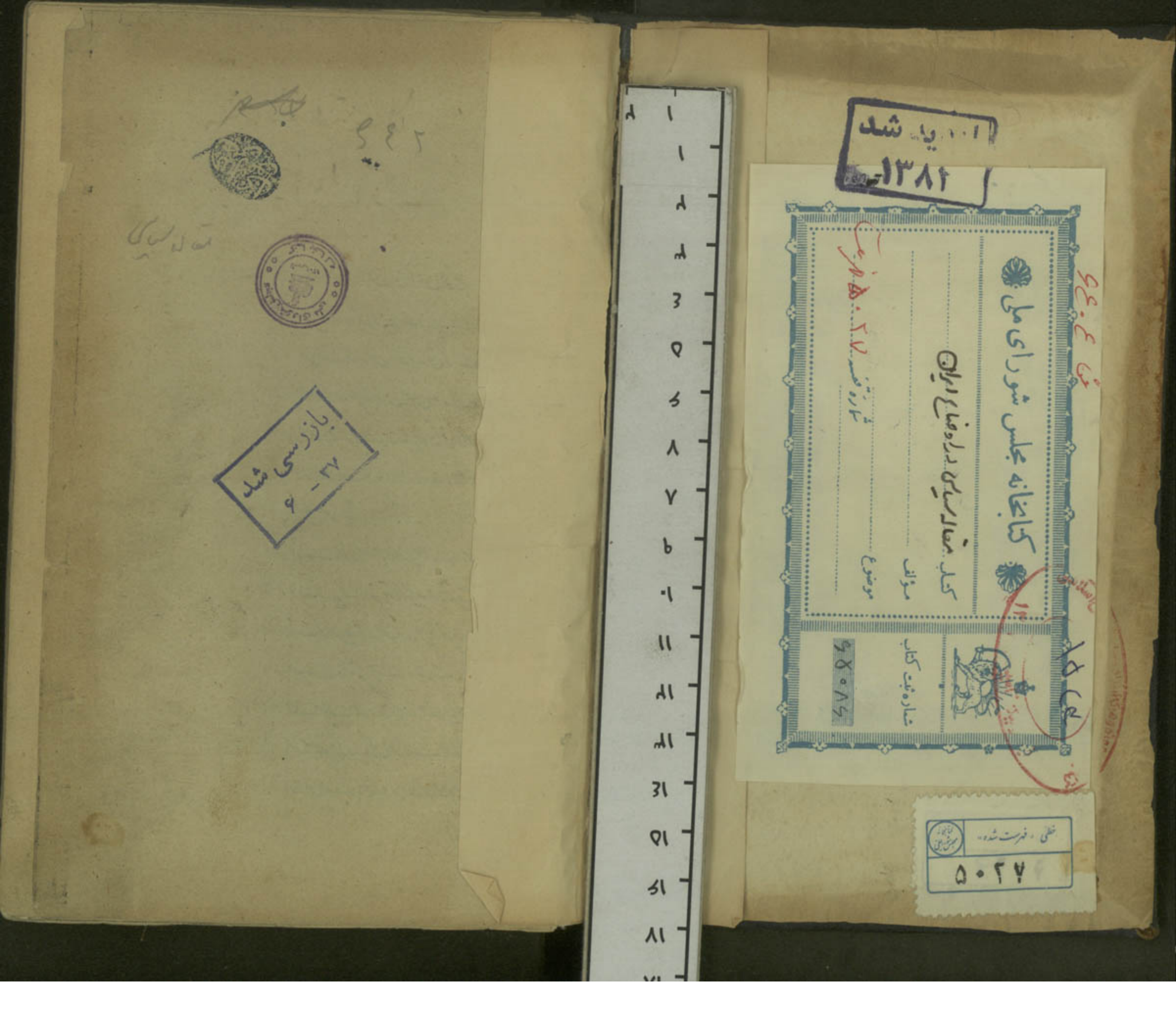
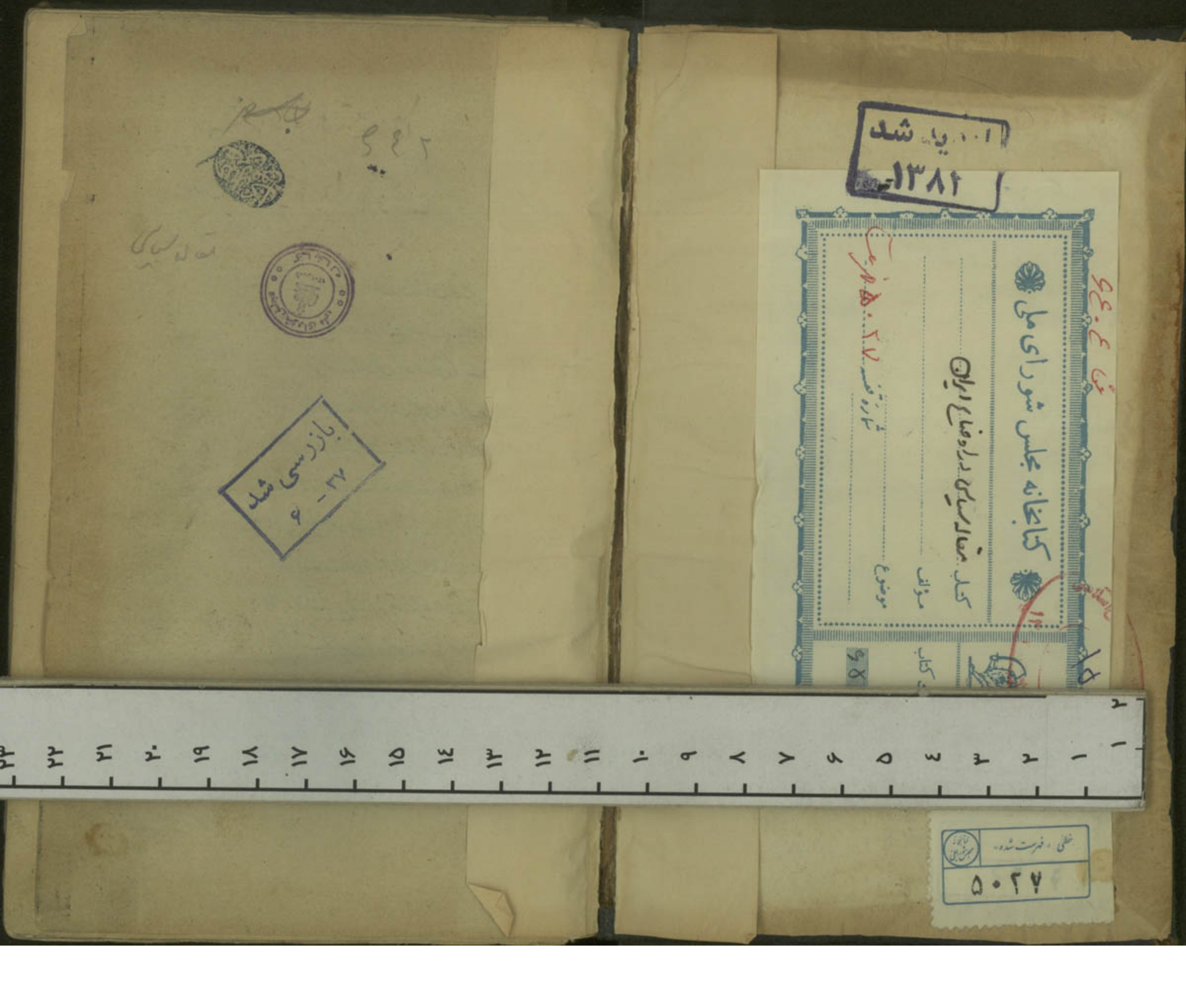

کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی «فهرست شده»
۵۰۲۷







بسم الله الرحمن الرحیم

بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس درگاه احدیت پروردگاری را
سزاست که از بین کافهٔ حقایق کونیه حقیقت انسانیه را
بدانش و هوش که نیرین اعظمین عالم کون و امکان است
مفتخر و ممتاز فرمود و از نتایج و آثار آن مواهب عظمی در هر عصر
و قرنی مرآت کائنات را بصور بدیعه و نقوش جدیده مرتسم
و منطبع نمود چه اگر بدیدهٔ پاک در عالم وجود نگریسته شود که از
فیوضات فکر و دانش هیکل عالم در هر دوری بجلوه و طرازی نو تزیین
و بلطائف نگارش جدیدی منسابی [?] مفتخر است و این
آیت کبرای خداوند بیهمتا در آفرینش و شرف بر جملهٔ ممکنات
سبقت و پیشی داشته و حدیث اول ما خلق الله العقل
شاهد این مطلب و در صدر ایجاد در هیکل انسان از حیث
الظهور مشخص گردید پاک و منزه است خداوندی که باشراقات
انوار این لطیفهٔ ربانیه عالم ظلمانی را غبطهٔ عوالم نورانی فرمود

واشرف

واشرقت الارض بنور ربها متعالی و مقدس است پروردگاری که
فطرت انسانیه را مطلع فیض نامتناهی فرمود الرحمن
علم القرآن خلق الانسان علمه البیان حال ای هوشمندان شکرانهٔ
این فضل اعظم را بدست نیاز ببارگاه رب بی انباز برافراخت
و تضرع و ابتهال نمود که موفق بر آن گردیم که در این عهد و عصر
سنوحات رحمانیه از وجدان نفوس انسانیه طالع و لائح
گردد تا این نار موقدهٔ ربانیه که موجوع [?] در افئدهٔ بشریه است
مخمود نماند بدیدهٔ بصیرت ملاحظه نمائید که این آثار و افکار و
معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدایع مختلفهٔ متنوعه
کل از فیوضات عقل و دانش است هر طائفه و قبیله که
در این بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند از سائر قبائل و ملل
پیشترند عزت و سعادت هر ملتی در آن است که از افق معارف
چون شمس مشرق گردند هل یستوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون و شرافت و منقبت انسان در آن است که بین

سنوح
الظهور

ملأ امکان منشأ خیری که بود در عالم وجود ابا نعمی اعظم از آن متصور است
که انسان چون در خود نگرد مشاهده کند که بتوفیقات الهیه سبب
آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیئت بشریه است
لا والله بلکه لذت و سعادت اتم و اگر از این نه تا یکجا بر نفس
و هوی پرواز نمائیم و تا یکی در اشغال چنین نکبت کبری چون امم
متوحشه بسر بریم پروردگار چشم عنایت فرموده که در آفاق
بنگریم و آنچه وسیله تمدن و انسانیت است بان تشبث نمائیم
و گوش احسان شده تا کلمات حکمیه عقلا و دانایان را استماع
نموده و پند گرفته کمر همت باجرای مقتضیات آن بربندیم
حواس و قوای باطنیه اعطا گشته که در امور خیریه جمعیت
بشریه صرف نمائیم و بعقل و دین بین اجناس و انواع
موجودات ممتاز شده دائماً مستمراً در امور کلیه و جزئیه
و مهمه و عادیه مشغول گردیم تا جمیع در حصن حصین دانائی محفوظ و مصون
باشیم و در کل احیان بجهت سعادت بشریه اساس

جدیدی

جدیدی تأسیس و صنع بدیعی ایجاد و ترویج نمائیم چه قدر انسان
شریف و عزیز است اگر بآنچه باید و شاید قیام نماید و چه
قدر رذیل و ذلیل است اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده
در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیه خود عمر گرانمایه را
بگذراند اعظم سعادت سعادت انسانیه و اوست
مدرک حقایق آیات آفاقیه و انفسیه اگر سمند
همت بیهمتا را در میدان عدل و تمدن جولان دهد سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و اکبر شقاوت شقاوت
بشریست اگر کاهل و مخمود و منجمد و منهمک در شهوات
نفسانیه ماند در اینصورت در درکات اسفل توحش
و نادانی از حیوانات مضره پستر افتد اولئک کالانعام
بل هم اضل ان شر الدواب عند الله الصم البکم
الذین لا یعقلون باری باید دامن همت بکمر غیرت
زد و از هر جهت باسباب آسایش و راحت و سعادت

انهمک الرجل فی الشی ای جد و لج

و معارف و تمدن و صنایع و عزت و شرف و علو مرتبت
جمعیت بشریه تشبث نمود تا از زلال نیت خالصه و سلسال
جد و کوشش اراضی قابلیات انسانیه بریاحین فضایل
ذاتیه و شقایق حقایق خصائل حمیده سرسبز و خرم گشته
رشک گلستان معارف اسلاف گردد و این قطعهٔ
مبارکهٔ ایرانیه مرکز سنوح کمالات انسانیه در جمیع مراتب
گشته آینهٔ جهان نمای جهان مدنیت شود و جوهر ذکر و ثنا
مطلع علم لدنیه و مشرق وحی الهی و عزت طاهره اش را
لائق و سزاست که از اشعهٔ ساطعهٔ حکمت بالغه و معارف
کلیه اش سکان متوحشهٔ اقلیم یثرب و بطحا خارق العاده
در اندک زمانی از حضیض جهل و نادانی باعلی درجهٔ علم
و دانائی عروج و صعود نمودند بقسمیکه در فجر امکان چون
نجوم سعادت و مدنیت بدرخشیدند و مرکز فنون
و معارف و علوم و خصایص انسانیه گشتند براولی

الابصار

الابصار معلوم و واضح بوده که چون در این ایام رای جهان آرای
پادشاهی بر تمدن و ترقی و آسایش و راحت اهالی ایران
و معموریت و آبادی بلدان قرار یافته و انصراف طبع بر
یمن رعیت پروری و عدالت گستری را از آستین همت
کامله و غیرت تامه برآورده تا بانوار عدل آفاق ایرانرا محسود
ممالک شرق و غرب فرماید و نشئهٔ اولای اعصار اولیه
ممتازهٔ ایران در عروق و شریان اهالی و متوطنین این دیار
سریان نماید لهذا این عبد لازم دانسته که بشکرانهٔ این
همت کلیه مختصری در بعضی مواد لازمه لوجه الله مرقوم نماید
و از تصریح اسم خویش احتراز نموده تا واضح و مبرهن گردد
که مقصدی جز خیر کلی نداشته و ندارم بلکه چون دلالت
بر خیر را عین عمل خیر دانسته لهذا بدین چند کلمهٔ نصیحه ابنای
وطن خویش را چون ناصح امین لوجه الله متذکر مینمایم و
رب خبیر شاهد و گواه است که جز صرف خیر مقصدی

السنوح الظهور

الحضیض قرار الارض و منتهی الجبل

نداشته چه که این اواره بادیه محبة الله بعالمی افتاده دست
تخمین و تزییف و تصدیق و تکذیب کلک کوتاه است انما
نطعمکم لوجه الله و ما نرید منکم جزاء و لا شکورا دست پنهان و
قلم بین خط گذار اسب در جولان و ناپیدا سوار ای اهل
ایران قدری در ریاض تواریخ اعصار سالفه سیر نمائید و سر
بجیب تفکر فرو برده ببصر عبرت ملاحظه کنید که تماشای عظیمیست
در ازمنه سابقه مملکت ایران بمنزله قلب عالم و چون شمع
افروخته بین انجمن آفاق منور بود عزت و سعادتش چون
صبح صادق از افق کائنات طالع و نور جهان افروز معارفش
در اقطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع اوازه جهان
کبری تاجداران ایران حتی بسمع مجاورین دائره قطبیه رسیده
و صیت سطوت ملک الملوکش ملوک یونان و روم را
خاضع و خاشع نموده بود حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر
ساخته و قوانین سیاسیه اش دستور العمل کل ملوک قطعات

در هم زلف دی روی

اربعه

اربعه عالم گشته ملت ایران مابین ملل عالم بعنوان جهانگیری
ممتاز و بصفت ممدوحه تمدن و معارف سرافراز و در قطب عالم
مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن
فضائل و خصائل حمیده انسانیه دانش و بینش افراد این ملت
باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود و فطانت و ذکاوت عموم
این طائفه جلیله مغبوط عموم عالمیان گذشته از آنچه در تواریخ فارسیه
مندرج و مندمج است در اسفار توریه که الیوم نزد کل ملل اوروپا
من دون تحریف کتاب مقدس مسلم است مذکور در زمان
کورش در کتب فارسیه بهمن ابن اسفندیار موسوم حکومت
ایران از حدود اغلب هند و چین تا اقصی بلاد یمن و حبش منقسم
بیصد و شصت اقلیم بود حکمرانی مینمود و در تواریخ رومان مذکور
که این پادشاه غیور با لشکری بی پایان بنیان حکومت رومان را
که بجهانگیری مشهور بود با خاک یکسان نموده زلزله در جمیع ارکان
حکومت عالم انداخت و نظر بتاریخ ابی الفدا که از تواریخ معتبره

عربات اقالیم سبعهٔ عالم را در قبضهٔ تصرف آورد و هم چنین در
آن تاریخ و غیره مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه
بکمالات ذاتیه و حکم و معارف کلیه و فتوحات متعدده ممتاز بوده
فرید ملوک سلف و خلف بود اقالیم سبعه را مابین اولاد
ثلثهٔ خود تقسیم فرمود خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهوره مشهود
و ثبوت است که نخستین حکومتی در عالم تأسیس شده و اعظم
سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تخت حکمرانی و دیهیم جهانبانی
ایران است حال ای اهل ایران باید قدری از سکر هوی بهوش آمده
و از غفلت و کاهلی بیدار گشته بنظر انصاف نظر کنیم آیا غیرت
و همت انسانیت قائل بر آن میشود که چنین خطهٔ مبارکه که منشأ
تمدن عالم و مبدء عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق
و محسود کل ملل شرق و غرب امکان حال محل تأسف
کل قبائل و شعوب گردد و در تواریخ اعصار حالیه ذکر عدم مدنیتش
تا ابد الآباد در صفحهٔ روزگار باقی با وجود آنکه تمدنش اشرف ملل بوده

حال

حال باین احوال اسف اشتمال قناعت نماید و مع آنکه اقلیمش
مرغوب ترین کل اقالیم بوده حال بنکبت عدم سعی و کوشش
و نادانی بی معارف ترین کشورهای عالم شمرده گردد آیا اهل ایران
در قرون پیشین سر دفتر دانائی و عنوان منشور دانش و هوش نبودند
و از افق عرفان بفضل رحمن چون نیر اعظم طالع و مشرق نه حال
چگونه بدین حال پر ملال اکتفا نموده در هوای نفسانی خود حرکت
نمائیم و از آنچه سعادت کبری و رضای درگاه احدیت حضرت
کبریایست چشم پوشیده کل باغراض شخصیه و منافع دنیویه
ذاتیه خود گرفتار شده ایم این خطهٔ طیبه چون سراج وهاج بانوار
عرفان و ضیاء علوم و فنون و علو منزلت و سمو همت و حکمت
و شجاعت و مروت نورانی بود حال از کسالت و بطالت
و جمودت و عدم ترتیب و نظم و قلت غیرت و همت اهالی
پرتو اقبالش بکدر و ظلمانی گشته بکت السموات السبع و
الارضون السبع علی عز ذل همچه کان زود که اهالی ایران در [illegible]

بفکر و جودة الرأی صح

خلقی و فطانت و دهاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل و نهی و
دانش و استعداد طبیعی از ماحزن حزن و بشر بند استغفر الله ملکه در
وای فطریه سبقت بر کل قبایل و طوائف داشته و دارند و
همچنین مملکت ایران بحسب اعتدال و مواقع طبیعیه و محاسن جغرافیا
و قوهٔ انباتیه منتهی درجه تحسین را داشته و لکن تفکر و تعمق باید
وجهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق و تعلیم و تحریص لازم و همت کامله
و غیرت تامه واجب الآن بین قطعات خمسهٔ عالم بحسب نظم
و ترتیب و سیاست و تجارت و صناعت و فنون و علوم و معارف
و حکمت طبیعیه قطعهٔ اروپ و اکثر مواقع امریک شهرت یافته
و حال آنکه در ازمنهٔ قدیمه متوحش ترین طوائف عالم و جاهل و کاهل
ترین قبایل و امم بودند حتی ملقب برابره که بمعنی وحشی صرف باشد
ملقب بوده اند و از این گذشته از قرن خامس میلاد تا قرن
خامس عشر که بقرون متوسطه تعبیر گشته در میان دول و ملل
اروپ وقایع عظیمه و امور مغایرهٔ شدیده و حرکات موحشه

وحوادث مد

وحوادث مدهشه بشانی وقوع یافته که اهل اروپ آن قرون
عشره را فی الحقیقه اعصار توحش میشمرند بناءً علی ذلک فی الحقیقه
اساس مدنیت و اصلاحات و ترقی در اروپ از قرن
خامس عشر میلاد تاسیس شده و جمیع تمدن شهود بتشویق و تحریص
خردمندان و توسیع دائرهٔ معارف و بذل سعی و اظهار غیرت
و اقدام و همت حاصل و میسر گشته حال بفضل الهی و همت
روحانیهٔ مظهر نبوت کلیه پادشاه معدلت پناه ایران سرادق
عدل را بر آفاق ممالک کشیده و صبح نیات خالصهٔ شهریاری
از مشرق همم خیریهٔ جهانبانی دمیده و اراده فرموده که در این مملکت
عظیم المنقبت تاسیس اساس عدل و حقانیت و تشیید ارکان
معارف و مدنیت فرماید و جمیع وسائل مایه الترقی را از حیز
قوه بمقام فعل آرد تا عصر تاجداری رشک اعصار سالفه گردد
و تا بحال چون ملاحظه میشد هر سروری چه زمام کلی امور در کف
کفایت اوست و اصلاح حال جمهور منوط بهمت بلند او

چنانکه باید و شاید چون پدر مهربان در تربیت و مدنیت و راحت
و آسایش افراد اهل مملکت سعی بلیغ مجری فرماید و بر وجه مطلوب
آثار رعیت پروری واضح و مبرهن گردد لهذا بنده و امثال این
بنده ساکت بودند ولکن حال چون مشهود ابصار اولی الابصار
گشته که ذات خسروانه بعواطف طبع الله فرموده که تشکیل مجلس
عادلانه و تأسیس بنیان ترقی عموم تبعه فرماید لذا نیت صادقه
دلالت بر این اذکار نمود و عجب در اینست بجای آنکه کل تشکرانه
این نعمت که فی الحقیقه توفیقات رب العزه است قیام نمایند
و بجناح ممنونیت و مسرت در هوای خوش شادمانی پرواز کنند
و بدرگاه احدیت دعا و نیاز آرند که یوماً فیوماً این مقاصد خیریه
شهریاری مزداد گردد بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکارشان
بعلل اغراض ذاتیه مختل و روشنائی رای و تصورشان
بغبار خودپرستی و ظلمات منفعت شخصیه محجوب و مکدر همتشان
مصروف شهوات نفسیه و غیرتشان محول بر وسائل ریاستیه

علم مغایرت بر افراخته و آغاز شکایت نموده‌اند و حال آنکه
تا بحال متشکی بودند که چرا پادشاه بنفس نفیس خود در فکر خیر
عموم و تحری راحت و آسایش جمهور نپردازد حال که باین همت
کبری قیام فرموده اعتراض دیگر کنند بعضی گویند که این افکار
جدیده ممالک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه و اطوار
قدیمه ایران و برخی بیچارگان ناس را که از اساس متین دین
و ارکان شرع مبین بیخبرند و قوهٔ امتیازیه ندارند جمع نموده گویند
که این قوانین بلاد کفریه است و مغایر اصول مرعیه شرعیه و من
تشبه بقوم فهو منهم قومی بر آنند که باید این گونه امور اصلاحیه را
تدریجاً شیئاً فشیئاً اجرا نمود تعجیل جائز نه و حزبی بر آنند که باید
تشبث بوسائلی نمود که اهل ایران خود اجبار اصلاحات
لازمه سیاسیه و معارف عمومیه و مدنیت تامه کامله نمایند
لزوم اقتباس از سایر طوائف نه باری هر گروهی بهوائی
پرواز بنمایند ای اهل ایران سرگردانی تا کی و حیرانی تا چند

واختلاف آرا و مضادت بیفایده و بی فکری و بیخبری تا چه
زمان باقی اغیار بیدار و ما بخواب غفلت گرفتار جمیع ملل در
اصلاح احوال عمومیهٔ خود میکوشند و ما هر یک در دام هوی
و هوس خود مبتلا و دمبدم ما بستهٔ دام نویم و خداوند عالمیان
شاهد و گواه این عبد است که در بسط این مضامین مقصد مداهنه
و جلب قلوب و چشم بمکافات خیریهٔ از جهتی نداشته
و ندارم بلکه ابتغاء لمرضات الله میگویم نظر از عالم و عالمیان
بسته بصون حمایت حضرت احدیت التجا نموده ام لا اسئلکم
علیه اجرا ان اجری الا علی الله باری اشخاصیکه گویند این
افکار جدیده موافق حال طوائف عشایره است و بمقتضیات
حالیه و روش احوال ایرانیه مناسبتی ندارد فی الجمله ملاحظه
نمی نمایند که ممالک سائره نیز در قرون سابقه بر این
منوال بوده چگونه این ترتیب و تنظیم و تشبثات مدنیه سبب
ترقی آن ممالک و اقالیم گشته آیا اهل اوربا از این تشبثات

ضرری مشاهده

ضرری مشاهده نموده اند و یا خود بالعکس بکمال علو منزلت جسمانیه
نائل گشته‌اند و یا آنکه چند قرن است که هیئت عمومیهٔ ایران
بر روش معلوم حرکت نموده و بر اصول معتاده مشی کرده چه فوائد
در قرن مشهود و حاصل شده و اگر این امور تا بحال بمحک
تجربه نرسیده بود محتمل که محل توهم بعضی نفوس کاهله گردد
یعنی اشخاصیکه شعلهٔ نورانی عقل هیولانی در زجاجهٔ فطرتشان
مخمود است حال نه چنان است بلکه جزئیات این کیفیات
تمدنیه در ممالک سائره مرارا و کرارا تجربه گشته و فوائدش
درجهٔ وضوح یافته که هر اعمای غبی ادراک نموده حال چشم
اعتساف را بسته بنظر عدل و انصاف باید ملاحظه نمود
که کدام یک از این اساس محکم متین و بنیان حصین
رزین مباین مقتضیات حسنهٔ حالیه و منافی لوازم خیریهٔ
سیاسیهٔ ایران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع عمومیهٔ
جمهور است آیا توسیع دائرهٔ معارف و تشیید ارکان

فنون و علوم نافعه و ترویج صنایع کامله از امور مضره است زیرا
که افراد هیئت اجتماعیه را از حضیض سفالت جهل باعلای اوج دانش
و فضل متصاعد میفرماید و یا خود تأسیس قوانین عادله موافق
احکام الهیه که کافل سعادت بشریه است و حقوق هیئت
عمومیه را در تحت صیانت قویه محفوظ داشته این حریت
حقوق عمومیه افراد اهالی مباین و مغایر فلاح و نجاحست و یا
خود بعقل دوربین از قرائن احوال حالیه و نتایج افکار عمومیه
عالم وقوعات ازمنه استقبالیه را که در حیز قوه است بالفعل
ادراک نموده در امنیت حال استقبال بذل جهد و سعی نمودن
منافی اطوار حکیمانه است و یا خود تشبث بوسائل استحکام
با امم مجاوره و عقد معاهدات قویه با دول عظیمه و محافظه
علاقات ودادیه با دول متحابه و توسیع دائره تجارت
با امم شرق و غرب و تکثیر مدخولات [?] طبیعیه مملکت و تزیید
ثروت امت مخالف عاقبت اندیشی و رأی مستقیم

ومنحرف

و منحرف از نهج قویمست و یا خود حکام ولایات و نواحی مملکت را
از حریت مطلقه سیاسیه بتصرف کیف یشاء باز داشته
بقانون حقانیت مقید و اجراآت قصاصیه چون قتل و حبس
و امثال آنها منوط باستیذان از دربار معدلت مدار و در مجالس عدلیه
مقر سریر سلطنت بعد از تحقیق و تعیین درجات شقاوت
و جنایت و قباحت جانی و اجرای ما یستحق مشروط بصدور
فرمان عالی نمودن مخرب اساس رعیت پروریست و یا خود
سد ابواب رشوت و برطیل که الیوم بتعبیر ملیح پیشکش و تعارف
معروف است سبب تدمیر بنیان معدلت است و یا خود هیئت
عسکریه را که فی الحقیقه فدائیان دولت و ملتند و جانشان در
کف احیان [?] در معرض تلف از ذلت کبری و مسکنت عظمی نجات
داده در ترتیب مأکل و مشاربشان و تنظیم البسه و مساکنشان
کوشیده و در تعلیم فنون حربیه بصاحبان مناصب عسکریه
و در تدارک اکمال مهمات و آلات و ادوات ناریه کمال

سعی و اهتمام را مبذول داشتن از افکار سقیمه است و اگر نفسی
گوید که هنوز اصلاحات مذکوره چنانچه باید و شاید در حیز وجود
نیامده اگر انصاف دهد این قصور از نتایج عدم اشتهار آراء عمومیه و
قلت همت و غیرت متنفذان و بزرگان مملکت صدور یافته این
بسی مبرهن و واضحست که تا جمهور اهالی تربیت نشوند و افکار عمومیه
در مرکز مستقیم قرار نیابد و دامن عفت و عصمت افراد اولیاء
امور حتی اهل مناصب جزئیه از شائبه اطوار غیر مرضیه پاک
و مطهر نگردد امور بر محور لائق جریان ننماید و انتظام احوال و ضبط و
ربط اطوار تا بدرجه نرسد که اگر نفسی ولو کمال جهد مبذول نماید
خود را عاجز یابد از اینکه مقدار راس شعری (یکموی) از مسلک حقانیت
تجاوز نماید اصلاح مأمول تام رخ ننماید و از این گذشته
هر امر خیری چه وسیله اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمالست
و حسن و سوء استعمال بسته بدرجات مختلفه افکار و استعداد
و دیانت و حقانیت و علو همت و سمو غیرت متحیزان و متنفذان
[illegible] اهالیست

اهالیست و فی الحقیقه آنچه بنفس حضرت سلطان بوالملا
جاری و ساری فرموده حال انجام امور و مصالح عباد در کف
کفایت نفوس مجتمعه در مجالس افتاد و اگر آن نفوس بطراز
عصمت و عفت مزین شوند یعنی اذیال مقدسه را باشیای
نالائقه نیالایند البته تأییدات الهیه آن نفوس را مبدء خیرات
عالم گرداند و آنچه مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس
جاری فرماید و جمیع بلدان مملکت علیه ایران از انوار عدلیه
آن نفوس ثابته راسخه منور گردد بشأنیکه اشعه آن نور جمیع عالم را
احاطه نماید لیس هذا علی الله بعزیز و الا البته نتایج غیر مقبوله مشهود
شود چنانچه در بعضی مدن از ممالک اجنبیه برأی العین مشاهده
شد که بعد از تشکیل مجالس آن جمع سبب پریشانی جمهور
و آن اصلاحات خیریه سبب احداثات مضره شد تشکیل
مجالس و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین
عالم سیاست است ولکن از لوازم این اساس امور چندیست

الهی

اوّل آنکه باید اعضای منتخبه متدیّن و مظهر خشیة الله و بلندهمت
و عفیف النفس باشند ثانیا آنکه مطّلع بر دقایق اوامر الهیه و
واقف بر اصول مستحسنهٔ متقنهٔ مرعیّه و عالم بر قوانین ضبط و ربط
مهامّ داخلیه و روابط و علاقات خارجیه و متفنّن در فنون نافعهٔ
مدنیّه و قانع بمداخل ملکی خود باشند و همچه گمان نرود وجود چنین
اعضائی مشکل و ممتنع است بعنایات حق و خاصان حق و همّت
بلند اصحاب غیرت هر مشکلی آسان است و هر صعب مستصعبی
اهون از لحظات اعین و نظّار و امّا اگر اعضای مجالس بر عکس
این قضیه دون و نادان و بیخبر از قوانین حکومت و سیاست
ممالک و بلدان و پست همّت و بی غیرت جاهل و کاهل و
طالب منافع ذاتیهٔ خود باشند ثمره و فوائدی بر تأسیس مجالس
مترتّب نشود مگر آنکه زمان سابق اگر مسکین فقیری بجهت
احقاق و تحصیل حقوق خود شخص واحد را بتقدیمی مینمود
بعد باید کلّ اعضای مجلس را راضی کند و الّا احقاق حقوق

متصوّر

متصوّر نگردد و چون نظر دقیق نماید مشهود و معلوم گردد که
علّت عظمای جور و فتور و عدم عدل و حقّانیّت و انتظام امور
از قلّت تدیّن حقیقی و عدم معارف جمهور است مثلا اگر
اهالی متدیّن و در قرائت و کتابت ماهر و متفنّن باشند
اگر مشکلی رخ نماید اوّلا بحکومت محلّیه شکایت نمایند اگر امری
مغایر عدل و انصاف ببینند و روش و حرکت حکومت را
منافی رضای باری و مغایر معدلت شهریاری مشاهده کنند
داوری خود را بمجالس عالیه رسانند و انحراف حکومت محلّیه را
از مسلک مستقیم شرع مبین بیان کنند و بعد مجالس
عالیه صورت استنطاق را از محلّ معلوم بطلبند البتّه آن
شخص مشمول الطاف عدل و داد گردد ولکن حال اکثر اهالی
از قلّت معارف زبان و بیانی که تفهیم مقاصد خویش نمایند
ندارند و همچنین نفوسیکه در اطراف و اکناف از وجوه
و اکابر اهالی معدود شوند چون بدایت تشکیلات و تأسیسات

جدیده است از عدم ترقی در درجات عالیهٔ معارف هنوز لذت
حقانیت پروری و حلاوت معدلت گستری را نچشیده و از معین
عذب فرات صدق طویت و خلوص نیت ننوشیده و کما
هو حقه ادراک ننموده که اعظم شرف انسان و سعادت کلیه
عالم امکان عزت نفس و همت بلند و مقاصد ارجمند و عصمت
فطریه و عفت خلقیه است بلکه بلند اختری و بزرگواری را در جمیع
زخارف دنیویه بازیچه کودکان دانسته حال قدری انصاف
لازم است که انسان فی الجمله تفکر نماید پروردگار عالمیان
او را بفضل و موهبت کبری انسان خلق فرموده و بخلعت
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم سرافراز داشته
و تجلیات رحمانیه از صبح احدیه مستشرق نموده و منبع لآلی
الهیه و مهبط اسرار ملکوتیه گشته و در فجر ابداع بانوار صفات
کامله و فیوضات قدسیه مستنیر شده حال چگونه این رداء
مطهر را بکثافات اغراض نفسانیه بیالاید و این عزت

جاویدرا

جاوید را بذلت شدیده تبدیل نماید اتزعم انک جرم صغیر
و فیک انطوی العالم الاکبر و اگر مقصود اختصار و مراعات
صدد مقصد اصلی نبود مجملی از مسائل الهیه در بیان حقیقت
انسانیه و علو منزلت و سمو منقبت بشریه مرقوم میشد
این زمان بگذار تا وقت دگر در قطب امکان شأن اعظم
و مقام اکبر ارفع افخم ظاهراً و باطناً اولاً و آخراً انبیای الهی
راست و حال آنکه اکثرشان بحسب ظاهر جز فقر صرف نداشتند
و کذلک عزت کلیه اولیای حق و مقربان درگاه احدیت را
مختص و حال آنکه ابداً در فکر غنای ظاهر خود نبودند و همچنین ملوک
معدلت سلوک که صیت جهانبانی و عدالت آسمانیشان
آفاق کائنات را فرا گرفته و آوازهٔ حقوق پروری و بزرگواریشان
اقالیم سبعه را احاطه نموده در فکر توانگری و غنای خاص
ذاتی خود نبوده بلکه غنای جمهور رعایا را عین غنای خود شمرده و
ثروت و وسعت عموم افراد اهالی را معموریت خزائن سلطنت

دانسته افتخارشان بمذهب و فلسفه نیچه بلکه بروشنائی رای
و بلندی همت جهان آرای نیچه و همچنین وزرای مکرم و وکلای
مفخم در رضای حق را بر رضای خود مقدم داشته و در فنون سیاسیه
علم مهارت کلیه را بر اطلال حکمت حکومتیه برافراشته در انجمن
دانش چون مصباح معارف افروخته و از اطوار و افکار و رفتارشان
آثار خیرخواهی واضح و نتایج معموریت پروری لایح و بوظیفه رسیده
خود قناعت نموده روز و شب مشغول بتمشیت مهام امور و احداث
و ایجاد وسائل ترقی جمهور بوده‌اند و بفکر ثاقب و رای صائب ایشان
متبوعه خود را مطاع دول عالم و مفخر سریر سلطنت را مرکز رتق و
فتق عظائم امور ملک و امم فرموده بوصول اعلی مراقی مفخرت
ذاتیه و اقصی معارج حیثیت فطریه مباهی گشتند و کذلک
مشاهیر علمای نحاریر که بفضائل علمیه و خصائل حمیده موصوف
و بعروة الوثقای تقوی متشبث و بذیل بیدی متوسل و متمسک
و مرآت تخیلاتشان بصور معانی کلیه مرتسم و زجاجه بصر

مراقی الصعود
مرقات بالفتح للترجمه

تصوراتشان

تصوراتشان از شمس معارف عمومیه مقتبس و در ایام و لیالی
بتدقیق و تحقیق علوم نافعه مشغول و بتربیت و تعلیم نفس مستعده
متعلمه مألوف البته در مذاق عرفانشان گنج بادآورد خسروان
بقطره از زلال معارف و بیان برابری نکند و قناطیر مقنطره
ذهب و فضه با حل مسئله از مسائل غامضه مقابلی نتماید
امور خارجه را چون ملاعب صبیان انگارند و کلفت زخارف
زائده را لائق مردان و جاهلان شمرند چون طیور شکور بحبوب
چندی قناعت نموده نغمات حکمت و معارفشان جبرئیل بخش
مدارک و شعور اجله فضلای امم آفاق گردد و همچنین سروران
خردمندان از اهالی و متحیزان متنفذان ولایات و نواحی ارکان
حکومت مستند علو منزلت و سمو شان و سعادتشان در خیرخواهی
عموم و تفقد و تجسس وسائل عمار مملکت و ثروت و آسایش
رعیت است مثلا ملاحظه نمائید که اگر شخصی از اکابر ولائی
غیور و هوشمند و پاک دل و دانشمند و بفطانت فطریه موصوف

وبدکار و درایت خلقیه معروف و از ارکان هیئت ولایت باشد
حال عزت کلیه و سعادت سرمدیه و شان و شرف دنیوی
واخروی بشر در چه چیز است آیا در ملازمت صداقت و راستی و غیرت
و حمیت پروری و ابتغاء مرضات الهی و استجلاب حسن انظار
خسروی و استرضاء خاطر جمهور اهالیست و یا خود بجهت آنکه در
شام عیش مهیا و سفره مهنائی حاضر سازد و در روز بتخریب وطن
و بلاد و احراق قلوب عباد مشغول گردد و خود را در گاه حضرت کبریا
مردود و از دربار معدلت مدار مطرود و در نزد جمهور اهالی بدنام و
ذلیل نماید فو الله عظام بالیه در قبور از چنین نفس و امثال او بهتر است
چه فائده که از مواهب سماویه خصائل انسانیه بخشیده و از
چشمه صافی موهبت عالم بشریه ننوشیده اند و این معلوم است
که مقصد از تاسیس این مجالس عدل و حقانیت است مجال
انکار نه ولکن تا همت ارکان و اعضای منتخبه چه بظهور رساند
اگر بنیت خالصه موفق شوند البته نتائج مبارکه و اصلاحات

غیر مترقبه

غیر مترقبه حاصل گردد و الا البته مهمل و معوق ماند و امور
بکلی مختل شود ادری الف بان لا یقوم بهادم فکیف بان
خلفه الف هادم باری از تفاصیلیکه بیان شد مقصود
این بود که اقلاً معلوم گردد که عزت و سعادت و بزرگواری
و منقبت و تلذذ و راحت انسان در ثروت ذاتیه شخصیه
نبوده بلکه در علو فطرت و سمو همت و وسعت معلومات و
حل مشکلات است فنعم ما قال علی انیاب لو یباع جمیعها
بفلس لکان الفلس منهن اکثرا و فیهن نفس لو تقاس بها
نفوس الوری کانت اجل و اکبرا و بنظر این عبد چنان می
آید که اگر انتخاب اعضای موقته در مجالس ممالک محروسه
منوط برضایت و انتخاب جمهور باشد احسن است چه
که اعضای منتخبه از این جهت قدری در امور عدل و داد را
مراعات مینمایند که مبادا صیت و شهرتشان مذموم گردد
و از درجه حسن توجه اهالی ساقط شوند و همچه ظن و گمان

نرود که مقصود از این کلمات مذمّت غنا و مدح فقر و احتیاج است
بلکه غنا منتهای ممدوحیّت را داشته اگر بسعی و کوشش نفس خود
انسان در تجارت و زراعت و صناعت بفضل الهی حاصل
گردد و در امور خیریّه صرف شود و علی الخصوص اگر شخص عاقل و مدبّر
تشبّث بوسائلی نماید که جمهور اهالی بثروت و غنای کلّی
رسند همّتی اعظم از این نه و عند الله اکبر مثوبات بوده و هست
چه که این بلند همّت سبب آسایش و راحت و سدّ احتیاجات
جمّ غفیری از عباد حقّ گردد ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر
هیئت جمعیّت ملّت غنی باشد ولکن اگر اشخاص معدوده
غنای فاحش داشته و سائرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر
و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن غنی خسران مبین است
ولی اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیّه و مدارس
صنایع و تربیت ایتام و مساکین خلاصه در منافع عمومیّه
صرف نماید آن شخص عند الحقّ و الخلق بزرگوارترین سکّان زمین

و از اهل

و از اهل اعلی علیّین محسوب و امّا حزبیکه بر آنند این اصلاحات
جدیده و تشکیلات سدیده بالقوّة و بالفعل مغایر رضای
پروردگار و منافی اوامر شارع مختار و مخالف اساس
شرع متین و مباین سیرت حبیب ربّ العالمین است
قدری تدبّر نمایند که این مخالفت از چه جهت است آیا اعتراضشان
از جهت اقتباس از ملل سائره است که باین واسطه
وجه مشابهت حاصل و من تشبّه بقوم فهو منهم وارد اوّلاً
این امور ظاهرهٔ جسمانیّه اسباب تمدّنیّه و وسائل معارف
و فنون حکمت طبیعیّه و تشبّثات ترقّی اهل حرف و صنایع
عمومیّه و ضبط و ربط مهامّ امور مملکت بوده و دخلی باساس
مسائل کلیّهٔ الهیّه و غوامض حقایق عقیدهٔ دینیّه ندارد
و اگر گفته شود در این امور نیز اقتباس جائز نه این قول دلیل
بر جهل و نادانی قائل است آیا حدیث مشهور اطلبوا العلم
و لو بالصّین را فراموش نموده اند و این معلوم است که اهالی چین

در درگاه احدیت از مرده‌ترین ناس محسوب چه که عبده اصنام
و غافل از عبودیت خبیر علام بصیر اند و اهل اوریب اقلا از اهل
کتاب و معترف بمعرفت بعزیز و تابند و در آیه مبارکه ولتجدن اقربهم
مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری مصرح پس طلب علم و
معارف از ممالک امت انجیل جائز و موافق شریعت حال
چگونه تعلم از عبده اوثان مقبول عند الله و تعلم از اهل کتاب مبغوض
درگاه کبریائیت و همچنین در غزوه احزاب ابوسفیان بنی
کنانه و بنی قحطان و بنی قریضه یهود را با خود متفق نموده با کافه
طوائف قریش را اطفاء سراج الهیه در مشکات یثرب بر
افروخته بود قیام نمودند و چون در ان زمان ارباح امتحان و افتتان
از هر جهت بقوه شدیده در هبوب بود بقوله تعالی الم احسب
الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و مومنین قلیل
و اعدا بهجوم عمومی برخواسته خواستند که آفتاب مشرق حقیقت را
بغبار ظلم و جور تیره کردانند حضرت سلطان بحضور مطلع وحی الهی

و مهبط تجلیات

و مهبط تجلیات و فیض نامتناهی حاضر عرض نمود که در ممالک
فرستیه بجهت محافظت و صیانت خود از اعدا باطراف
مملکت حفر خندق نمایند و این بجهت محافظه از هجوم بغتی [ناگهانی]
بسیار موافق و مفید آیان منبع عقل کلی و معدن حکمت
و علم الهی فرمودند که این از عادات ممالک شرکیه کفریه
مجوسست و اهل توحید را اتباع جائز نه و با انکه جمیع موحدین را
سریعا بحفر خندق امر فرمودند حتی بنفس مبارک آلت حفر را
برداشته و بمعاونت اصحاب و احباب قیام فرمودند
و از این گذشته در کتب کافه فرق اسلامیه از تواریخ
و غیره که علمای عظام و مورخین فخام تصنیف نموده اند مذکور
که بعد از طلوع نیر آفاق از مشرق حجاز که فی الحقیقه از اشعه
ساطعه اش هیئت عمومیه امکان مستنیر و تغییر و تبدیل کلی
در ارکان عالم بنزول شریعت جدیده الهیه و تاسیس مبانی
حکم ربانیه پیدا شد شریعت مقدسه سماویه در بعض احکام

مطابق عادات مألوفهٔ اهل جاهلیه نازل شد از انجمله حرمت
ورعایت اشهر حرام و حرمت اکل لحم خنزیر و اعتبار
شهور قمریه و اسمائشان و غیر از این امور کثیره است چه بعینه
و بعبارته از کتب نقل میشود و کانت الجاهلیة تفعل اشیاء
جائت شریعة الاسلام بها فکانوا لا ینکحون الامهات والبنات
وکان اقبح شیء عندهم الجمع بین الاختین وکانوا یعیبون المتزوج
بامراة ابیه ویسمونه الضیزن وکانوا یحجون البیت ویعتمرون
ویحرمون ویطوفون ویسعون ویقفون المواقف کلها ویرمون
الجمار وکانوا یکبسون فی کل ثلاث اعوام شهراً ویغتسلون
من الجنابة وکانوا یداومون علی المضمضة والاستنشاق وفرق
الرأس والسواک وتقلیم الاظفار ونتف الابط وکانوا
یقطعون ید السارق الیمنی حال نعوذ بالله مبادا بخاطر آورد
که چون در بعضی از احکام شریعت غراء با عادات اهل جاهلیه
که مسطور در جمیع طوائف وجه مشابهت دارد نقصی وارد است

وباخود تصور

وباخود تصور بتوان کرد که استغفر الله حق غنی مطلق اتباع آراء
کفریه فرموده حکمت بالغهٔ الهیه بسیار آیا از قدرت حق بعید و
ممتنع بود که شریعت مبارکه را من دون مشابهت عادتی از
عادات امم جاهلیه نازل فرماید بلکه مقصود از این حکمت کلیه این
بود که عباد را از قیود تعصبات جاهلیه آزاد شوند و این اقوال را که
الیوم وسیلهٔ تخدیش اذهان و تشویش وجدان بیچاره گمان نموده
بر زبان رانند ولکن بعضی از نفوس که از حقایق کتب الهیه و جوامع
صحف نقلیه و تاریخیه کماهی اطلاع ندارند خواهند گفت که این
کیفیات و عادات از سنن جلیلهٔ حضرت خلیل علیه السلام است
و در میان اقوام جاهلیه باقی و برقرار بود و در مدلول آیه مبارکه
اتبع ملة ابراهیم حنیفا داخل لکن در جمیع کتب و صحف فرق
اسلامیه این مسلم و مذکور است که احترام اشهر حرام و اعتبار
اشهر قمریه و قطع ید سارق از سنن حضرت خلیل علیه السلام نیست
و از این گذشته الان کتاب توریه موجود و شریعت حضرت

ابراهیم علیه السلام در او مذکور مراجعت کنند یقیناً خواهند گفت
تورات نیز محرف است زیرا در آیه مبارکه وارد یحرفون الکلم عن مواضعه
و حال آنکه تحریف در مواضع معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه
مذکور اگر بتفصیل این مسئله بپردازیم از مقصود اصلی تألیف
این رساله باز مانیم لذا اختصار اولی و دیگر آنکه در بعضی روایات
مذکور که برخی اخلاق حسنه و شیم مرضیه را از وحوش اقتباس
کنید و عبرت گیرید پس چون تعلم اخلاق حسنه از حیوان
صامت جایز بوجه اولی از ملل اجنبیه که اقلاً از نوع انسان
و بنفس ناطقه و قوه ممیزه ممتاز اکتساب و اقتباس فنون جسمانیه
جایز و اگر ملاحظه شود که در حیوانات این صفات ممدوحه خلقیست
این اصول و اساس مدنیت و علوم و حکمت طبیعیه در ممالک
سائره بچه برهان عنوان گفت که غیر خلقیست هل من خالق غیر
الله فلی سبحان الله و همچنین جمیع افاضل علمای متقنین و اکابر
فقهای کاملین در بعضی فنونیکه مبدأ و مبدع آن حکمای یونان چون

ارسطو وغیره

ارسطو وغیره بودند تتبع نموده اند و اقتباس معارف حکمیه چون علم
طب و ریاضی و جبر و حساب را از کتب یونانیه سبب فوز
و فلاح شمرده اند چنانچه فن منطق را کل علما تتبع و تدریس نمایند و
حال آنکه مؤسس آن از صابئین مشمرند و اکثری تصریح نموده اند
که اگر عالم نحریری در فنون شتی مهارت کامله داشته لکن در فن
منطق تتبع تام نیافته اعتماد کلی بر اقوال و نتایج فکریه و استنباط
مسائل کلیه او نه پس باین دلائل واضحه و براهین متقنه ظاهر
و مبرهن گشت که اکتساب اصول و قوانین مدنیه و اقتباس
معارف و صنایع عمومیه مختصراً ما ینتفع به العموم از ممالک سائره
جایز تا افکار عموم متوجه این امور نافعه گردد و بکمال همت بر اکتساب
و اجرای آن قیام نموده تا بعون الهی در اندک مدتی این اقلیم
پاک سرور اقالیم سائره گردد ای خردمندان بعین عقل و تدبر
ملاحظه نمائید آیا ممکن است که تفنگ و توپ عادی با تفنگ
هنری مارتین و توپ کروپ مقابله نماید حال اگر نفسی بگوید ما را

همین آلات ناریهٔ قدیمه موافق است لزوم باستحصال اسلحه و
آلاتی که در ممالک اجنبیه ایجاد شده نه این قول را هیچ طفلی بسمع
قبول استماع نماید و یا آنکه ما تا بحال احمال و امتعه و اجناس
تجاریه را از مملکتی بمملکتی بواسطهٔ حیوانات نقل میکنیم محتاج بکالسکهٔ
آتشی نبوده و نیستیم چه ضرور مشابهت باامم سایره بجوئیم آیا
این کلام قرین اذعان هیچ هوشیاری گردد لا والله مگر آنکه نظر
ببعضی اغراض که در قلوب خود کتمان نموده امور بدیهیه را انکار
نمائیم ممالک اجنبیه با آنکه در فنون و معارف و صنایع عمومیه
کمال مهارت را نائل معذلک از یکدیگر اقتباس میکنند
ممالک ایرانیه که منتهی درجهٔ احتیاج را داشته چگونه جایز است
که مهمل و معطل بماند و علمای بزرگوار یکه سالک بر خط مستقیم
و منهج قویم بوده واقف بر اسرار حکمت الهیه و مطلع بر حقایق کتب
مقدسه ربانیه هستند و قلوب مبارکشان بحلیهٔ تقوی متحلی
و وجوه نضرهشان بانوار هدی روشن و منیر ملتفت احتیاجات

عالیه

عالیه و ناظر بر مقتضیات زمانیه هستند البته بکمال جد تشویق
و تحریص تمدن و معارف میفرمایند هل یستوی الذین یعلمون
والذین لایعلمون و هل تستوی الظلمات والنور علما سراج هدایتند
بین ملأ عالم و نجوم سعادتند مشرق و لائح از افق طوائف و امم
سلسبیل حیاتند انفس متشنهٔ جهل و نادانی را و معین صافی کمالاتند
تشنگان بادیهٔ نقص و گمراهی را مطلع آیات توحیدند و مطلع بر
حقایق قرآن مجید طبیب حاذقند جسم معلول عالم را و تریاق
فاروق اعظمند هیئت مسمومهٔ بنی آدم را حصن حصینند مدینهٔ
عالم انسانیه را و کهف منیعند مضطرین و مضطربین جهالت را
العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و لکن پروردگار عالمیان
از برای هر شیء علائم و آثاری خلق فرموده و محک و امتحانی مقرر
داشته عالم ربانی را کمالات معنویه و ظاهریه لازم و حسن اخلاق
و نورانیت فطرت و صدق نیت و فطانت و ذکاوت و فراست
و نهی و عقل و حجی و زهد و تقوای حقیقی و خشیة الله قلبی واجب

والّا شمع بی نور هرچند بلند و قطور باشد حکم اعجاز نخل خاویه و
خشب مسنّده داشته ناز را روئی باید همچه ورد چون نداری گرد بد
خوئی مگرد زشت باشد روی نازیبا و ناز سخت باشد چشم
نابینا و درد در روایت صحیحه وارد واما من کان من العلماء صائنا
لنفسه حافظا لدینه و مخالفا لهواه و مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلّدوه
و چون این کلمات مشرفه جامع جمیع شرایط علمیه است لهذا شرح
مجملی در ترجمه این روایت مبارکه بیان میشود و هر کس که دارنده این
شئون رحمانیه و مظهر مدلول این روایت صحیحه نبوده نسبت علم از او
منقطع و مسلوب و مطاعیت موحدین را لایق و سزاوار نه اول کلمه
این شرایط مقدسه صائنا لنفسه است و این معلوم است که مقصد
حفظ نفس از بلایا و محن جسمانیه نبوده زیرا انبیا و اولیا کلّا و طرّا
معرض اعظم شداید عالم و هدف سهام بلیات و اذیات ملل
و امم گشته بجهت خیر جمهور انفاق جان نموده بمشهد فدا بجان
و دل شتافتند و بکمالات معنویه و صوریه هیئت عالم را

برداء

برداء جدید فضائل ذاتیه و شیم مرضیه اکتسابیه مزیّن فرمودند
بلکه مقصود اصلی حقیقی صیانت از نقایص باطنیه و ظاهریه
و اتّصاف باوصاف کمالیه معنویه و صوریه بوده اول صفت
کمالیه علم و فضل است و جامعیت این مقام اعظم اقوم آگاهی
کاملی بر غوامض مسائل الهی و حقایق حکم سیاسیه شرعیه
قرآنی و مضامین سایر کتب سماوی و وقوف بر ضوابط و روابط
ترقّی و تمدّن ملل باهره و اطّلاع بر قوانین و اصول و رسوم و احوال
و اطوار و قوای مادّی و ادبی عالم سیاسی ملل سایره و جامعیت
فنون نافعه عصریه و تتبّع در کتب تاریخیه اعصار سالفه ملل و
دول است چه اگر شخص عالم وقوف بر مضامین کتب مقدسه
و جامعیت حکمت الهیه و طبیعیه و علوم شرعیه و فنون سیاسیه
و معارف عصریه و اطّلاع بر وقایع عظیمه قرون سالفه ملل و دول
نداشته باشد عند اللزوم عاجز ماند و این منافی صفت جامعیت
مثلا عالم ربّانی اگر در محاوره با شخص مسیحی از الحان جلیل انجیل

بیخبر باشد آنچه از حقایق فرقانیه بیان نماید ابداً مسموع و مقبول
آن شخص نیفتد ولکن اگر آن شخص ملاحظه نماید که آنچه در دست اوست
و مستند بر آن این عالم بزرگوار از قبیل آیات انجیل آگاه‌تر و بر
حقایق کتب مقدسه مطلع و داناتر است بالطبع آنچه بیان نماید
قبول کند چه که جز اقرار مفری از برای او نه چنانچه رأس الجالوت
چون بحضور آفتاب فلک عرفان و نیر اوج هدایت و ایقان حضرت
رضا علیه السلام مشرف شد اگر در اسئله و اجوبه آن معدن علم
بادله و براهین مألوفهٔ رأس الجالوت بیان نمی‌فرمودند اقرار
و اعتراف بر بزرگواری آنحضرت نمی‌نمود و از این گذشته عالم
سیاسی را دو قوهٔ اعظم اقوم لازم قوهٔ تشریعیه و قوهٔ تنفیذیه مرکز
قوهٔ تنفیذیه حکومت است و مرجع قوهٔ تشریعیه دانایان هوشمند
حال اگر این رکن رکین و اساس متین جامع و کامل نباشد
چگونه فلاح و نجاح از برای هیئت ملت تصور گردد ولکن چون این
اوان چنین نفوس کاملهٔ جامعه نادر الوجود است و حکومت و

هیئت

و هیئت ملت بانتظام حال در غایت درجهٔ احتیاج لذا
تأسیس هیئت علمیه لازم که اعضای این مجلس هر چند نفس
در فنی از فنون مذکوره ماهر باشند و باقدام و جهد بلیغ در جمیع
احتیاجات حالیه و استقبالیه تفکر نموده امور را در نقطهٔ اعتدال
و مرکز مستقیم مرکوز نمایند اولاً چون تا بحال احکام شرعیه را
در مرافعات و محاکمات مدار معین نبوده زیرا هر یک از علما
نظر برأی و اجتهاد خود نوعی حکم می‌نماید مثلاً دو نفس مرافعه بعلما نمایند
یکی از علما حکم بمدعی و دیگری بمدعی علیه دهد بلکه احیاناً در مادهٔ واحده
دو حکم مخالف از یک شخص مجتهد صادر چه که اول چنان معلوم
شده بود و حال چنین و شبهه نیست که این امور سبب
تشویش کافهٔ امور مهمه واقع و از این فتور عظیمی در اساس هیئت
اجتماعیه طاری گردد چه که هیچیک از مدعی و مدعی علیه مأیوس
از دعوای خود نگشته مادام العمر مترصد اخذ حکم ثانی مخالف حکم
اول شده جمیع عمر خود را بلجاج میگذرانند و از اینکه اوقات

خود را بکلی متوجه معانده و منازعه مینمایند از امور نافعه خیریه
و اشغال خود باز مانند و فی الحقیقه این شخصین حکم مثبت را دارند
و حکومت و هیئت اجتماعیه را ذره خدمت نتوانند و لکن اگر
حکم قاطعی در میان باشد دیگر محقوق محکوم ابداً امید استحصال
امر ثانی ندارد لهذا راحت و آسایش جسته باشغال و خدمات
خود و غیر مشغول گردد نظر باینکه اعظم وسیله آسایش و راحت
اهالی و اکبر واسطه ترقی جمهور اهالی و ادانی این امر اهم است
لذا باید علمائیکه واقفند بر مسائل شرعیه الهیه در این مجلس
کبرا اولا یک منهج قویم و صراط مستقیمی بجهت قطع دعاوی عموم
تعیین و تالیف نموده بامر حضرت سلطان در جمیع ولایات منتشر
کرده و بر موجب آن حکم جاری شود بسیار این امر مهم را اهتمام
لازم است و ثانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن
عدم التفات والتزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیه خود و بدون
ملاحظه و مراعات جهتی از جهات بین خلق اجرآء احکام حق نمودن

و نفس

و نفس خود را چون افراد بندگان غنی مطلق شمردن و جز امتیاز
معنوی در امری از امور تفرد از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویشتن
دانستن خلاصه هیئت جمعیت را بمنزله شخص واحد پنداشتن
و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجتمعه انگاشتن و الم و
تاثر هر جزئی سبب تالم کلی اجزاء هیئت بالبداهه تیقن
نمودن است و ثالث صفت کمالیه بصدق طویت و خلوص
نیت بتربیت جمهور پرداخته در تعلیم معارف عمومیه و تدریس
علوم نافعه و تشویق بر ترقیات عصریه و تحریص بر توسیع دوائر
صنایع و تجارت و ترغیب اتخاذ وسائل ثروت اهالی
مملکت بذل جهد بلیغ و سعی منیع نمودن است چه که عموم ناس از این
امور حقه که علت مزمنه هیئت اجتماعیه را ابرا فوریست بیخبرند
باید که علمای هوشمند و دانایان خردمند خالصاً مخلصاً لله بوعظ
و نصیحت عموم برخیزند تا دیده اهالی از این کحل بینش معارف
روشن و بصیر گردد زیرا الیوم ناس بظنون و اوهام خود چنین تصور

نموده‌اند که نفسیکه موقن بالله و مؤمن بآیات و رسل و کتب و شرایع
الهیه و مظهر خشیة الله است باید معطل و معوق بماند و بطالت و بطالت
ایام بگذراند تا از نفوسی عند الله محسوب گردد که از دنیا و ما فیها گذشته
دل بعالم اخروی بسته‌اند و از خلق بعید شده بحق تقرب جسته‌اند
چون این بیان مفصلاً در این کتاب در موقع دیگر ذکر خواهد یافت
لهذا در اینمقام ترک اولی بار باقی صفات کمالیه خشیة الله
و محبة الله فی محبة عباده و حلم و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروت
و جلادت و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم
و بخشش و وفا و صفا و حمیت و غیرت و همت و بزرگواری و حقوق
پروری و امثال ذلک بعهده و فاقد این اخلاق حسنه انسانیه ناقص است
و اگر حقایق هر یک از این صفات را بیان نمائیم مثنوی هفتاد من
کاغذ شود و ثانی کلمه این شرایط مقدسه علمیه حافظ الدینه است
و این معلوم است که مقصد از این کلمه مبارکه منحصر در استنباط
احکام و مراعات عبادات و اجتناب از کبائر و صغائر و اجرای

احکام

احکام شرعیه و باین وسایط محافظه دین الله نمودن نبوده
بلکه هیئت ملت را از کل جهات محافظت نمودن و در اعلاء کلمة
الله و تکثیر جمعیت دینیه و ترویج دین الهی و غلبه و استیلایش
بر سایر ادیان از اتخاذ جمیع وسائل و وسایط سعی بلیغ و اهتمام مبذول
داشتن است و فی الحقیقه اگر علمای اسلامیه در این امور چنانچه
باید و شاید اقدام مینمودند تا بحال جمیع ملل عالم در ظل کلمه وحدانیت
داخل میشدند و شعله نورانیه لیظهره علی الدین کله چون آفتاب
در قطب امکان طالع و در جمیع آفاق لائح میگشت در قرن خامس
عشر میلاد لوطر که اول یکی از اعضای اثنا عشر هیئت مذهبیه کاتولیک
در مرکز حکومت پاپ بود و مؤخراً محدث مذهب پروتستان
گشت در بعضی مسائل که عدم تجویز تزویج رهابین و تعظیم و
تکریم صور حواریین و رؤسای سلف مسیحیین و عادات و رسوم
مذهبیه زائده بر احکام انجیل با پاپ مخالفت نمود با وجود آنکه
در آن زمان اقتدار پاپ بدرجه بود که تمام ملوک اروپ از اطاعتش

متزلزل و مضطرب و ضبط و ربط امور مهمّهٔ قطعهٔ اوروپا در
بین قوّت و قدرتش مرجوع و مرتبط ولکن چون در این سالها
که جواز ترویج رؤسای دینیّه و عدم سجده و تعظیم بر تمثال و صور
معلّقه در کنائس و ابطال عادات رسمیّهٔ زایده بر مفاد این
انجیل لوطر محقّق و محقّق بود و بوسائل لازمهٔ ترویج تشبّث
نمود در ظرف این قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امریک
و چهار خمس قطعهٔ آلمان و انگلیس و بسیاری از اهالی نمچه
خلاصه تقریبا دویست و پنجاه کرور از مذاهب سایرهٔ نصاری
در مذهب پروتستان داخل گشتند و هنوز رؤسای
این مذهب بکمال همّت در ترویجند و حال در سواحل شرقیّهٔ
افریک بظاهر حرّیت و آزادی سودان و زنکبار را وسیله
نموده مکاتب و مدارس تأسیس کرده بتعلیم و تدریس و
تمدین طوائف متوحّشهٔ صرفهٔ افریک مشغولند و در
باطن مقصد اصلیشان انکه بعضی طوائف اسلامیّه

زنکبار را

زنکبار را داخل در مذهب پروتستان نمایند هر طائفه در اعلاء
ملّت خود مشغول و ما در خواب غفلت مدهوش ملاحظه نمائید که
این شخص با وجود انکه معلوم نبود بچه هوائی پرواز میکند و بچه مقصدی
متحرّک بهمّت و غیرت رؤسای مذهبش چه قدر ترویج شد
حال اگر ملّت باهرهٔ حق که مظهر تأییدات الهیّه و مطلع توفیقات
ربّانیّه است اگر بهمّت تامّه و غیرت کامله متوسّلا الی الله و منقطعا
عمّا سواه تشبّث بوسائل ترویج نمایند و بذل سعی و اقدام کنند
البتّه انوار حقّ مبین بر کلّ آفاق ساطع گردد و بعضی نفوس که بر حقایق
امور اطّلاعی ندارند و نبض عالم در دستشان نه و ندانند که علّت
ترمّنه بطلانرا چه فاروق اعظم حقّی لازم همچه گمان میکنند که ترویج
بسیف منوط است و بحدیث انا نبیّ بالسّیف استدلال
مینمایند و حال انکه فی الحقیقه اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند مشاهده
گردد که در این عصر سیف واسطهٔ ترویج نه بلکه سبب وحشت
و دهشت و انتشار از قلوب و نفوس گردد و در شریعت مبارکه

غزا اهل کتاب را بقوهٔ قاهره اجبار بر اقرار و ایمان جائز نه و حال
آنکه دلالت و هدایت فریضهٔ ذمّت هر مؤمن موحّد است و حدیث
انا نبی بالسیف و کذلک حدیث امرت ان اقاتل الناس حتی
یقولوا لا اله الا الله در حق مشرکین جاهلیه که از کثرت توحّش و نادانی
از درجهٔ بشریّت ساقط بودند وارد چه که ایمانیکه بضرب سیف
حاصل گردد بسیار بی اعتبار و بسبب امر جزئی منقلب بکفر
و ضلال شود چنانکه قبائل و طوائف اطراف مدینهٔ منوره بعد از
عروج آفتاب اوج نبوّت بمعارج فی مقعد صدق عند ملیک
مقتدر دوباره بدین جاهلیه برگشته مرتدّ شدند و همچنین ملاحظه
نمائید زمانیکه نفحات قدسیّهٔ روح الله خطّهٔ فلسطین و جلیل
و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطّر ساخته و الحان
جلیل انجیل بمسامع روحانیان درآمده در آن زمان کلّ قبائل و طوائف
آسیا و اوروپ و افریک و امریک و اوقیانوسیه جزائر بحر
محیطات مجوس و بت پرست و غافل از خطاب یوم الست

بودند مقرّ وحدانیّت و الوهیّت جز ملّت موسویّه نبوده بعد از
بعثت انفاس طیّبهٔ طاهرهٔ روح بخش آنحضرت در مدّت سه سال
حیات جاودانی بر اهالی آن دیار مبذول داشت و بوحی الهی اساس
اساس شریعت عیسویّه که در این عصر معجون برء الساعهٔ هیئت معلولهٔ
بشریّه بود تأسیس شد اگر چه در زمان آنحضرت انفس قلیله مقبل الی
الله گشتند بلکه فی الحقیقه مؤمن موقن عبارت از دوازده نفر رجال
حواریّین و چند نسآء بودند و یکی از حواریّین که مسمّی بیهودای اسخریوطی
بود نیز مرتدّ شده یازده نفر باقی ماندند باری بعد از صعود آنحضرت
بافق عزّت این نفوس قلیله با خلاق حسنهٔ روحانیّه و روش
و حرکات مقدّسهٔ رحمانیّه مبعوث شده بقوّهٔ الهیّه و نفس
سبحانیّه بهدایت کلّ من علی الارض قیام نمودند و در آن زمان
کلّ ملل جسمانیّه و ملّت یهود بکمال قوّت و اهتمام بر اطفای
سراج الهی در زجاجهٔ خطّهٔ اورشلیم مشغول گشته برخواستند
یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتمّ نوره و

لو کره الکافرون و هر یک ازین نفوس مبارکه را ببدترین عذابی
شهید نمودند بلکه جسم مطهر بعضی را با ساطور قصاب ریزه ریزه نموده
در گلخنها بسوختند و بعضی اتباع و اشیاع این اشخاص مقدس را
بعد از شکنجه و عذاب زنده زیر خاک دفن نمودند با وجود این عقوبات
شدیده ابداً در تبلیغ امر الله فتور ننموده بدون سل سیف و
خراشیدن روی نفسی بالاخره ملت عیسویه عالم را احاطه نموده
بقسمیکه در قطعهٔ اوروپ و امریک از ادیان سائره اثری باقی
نماند و در آسیا و افریک و جزائر بحر محیط جمع غفیری از اهالی الیوم
در ظل انجیل داخلند حال باین ادلهٔ واضحهٔ لائحه ثابت و مبرهن
گشت که ترویج دین الهی بکمالات انسانیه و اخلاق حسنه و شیم
مرضیه و روش و حرکت روحانیه است اگر نفسی بصرافت فطرت
اقبال الی الله نماید مقبول درگاه احدیت بوده چه که این نفس از
اغراض شخصیه و طمع منافع ذاتیه مبرّا و بصون حمایت حق التجا
نموده بصفت امانت و صداقت و پرهیزکاری و حقوق پروری و همت

و وفاداری

و وفاداری بامانت و تقی بین خلق ظاهر گردد و مقصود اصلی از انزال
شرایع مقدسهٔ سماویه که سعادت اخروی و تمدن دنیوی و تهذیب
اخلاق باشد حاصل گردد والا بضرب سیف بظاهر مقبل و در باطن
مغل و مدبر گردند در این مقام حکایتی که سبب عبرت کل گردد
ذکر نمائیم در تواریخ عربیه مذکور که قبل از بعث نبوی علیه السلام
نعمان ابن منذر لخمی که یکی از ملوک عرب جاهلیه و مقر سلطنتش
مدینهٔ حیره بوده روزی از کثرت تجرّع اقداح مدام عقلش زائل
و شعورش باطل گشت در عالم سکر و بیهوشی بقتل خالد بن مضلل
و عمرو بن مسعود کلده که دو ندیم و انیس و در محفل انس یار و جلیسش بودند
فرمان داد و چون از عالم مستی و سکر بهوش آمد بپرسش حال دو ندیم
پرداخت تفصیل واقعه را بیان نمودند بغایت محزون و دلخون
شد از حب شدید و تعلق خاطر عظیم که باین دو ندیم داشت
بر مقابرشان دو بنای عالی مسمّی بغریان ساخته و بیادگار این
دو ندیم یوم بؤس و یوم نعیم در هر سالی قرار داد و در این دو روز

معلوم گشت نام آمده ما بین غریان نشسته در یوم بؤس
نظرش بر هر که افتادی بجان امان نیافتی و در یوم نعیم هر وارد
و وافدی را مظهر احسان و عنایت بی نهایت ساختی و
این قاعده و قانون مستمر و بهمین شدید مستحکم بود تا آنکه
روزی پادشاه اسبی محمود نام سوار و بقصد شکار عزم صحرا
نمود ناگاه از دور گوری بنظرش در آمد در عقب آن گور پادشاه
اسب برانگیخت و تاخت تا از خیل و حشم خود دور رفت
بیگاه شد تا بر گشت ناگاه سواد خیمه در بادیه پیدا شد
عنان بدانجانب معطوف داشت تا بدر خیمه رسید فرمود
میهمان میطلبید خداوند خیمه حنظلة ابن ابی عفراء طائی گفت
بلی و استقبال نموده نعمان را فرود آورد و با زوجه خود گفت در
ناصیه این شخص آثار بزرگی باهر تهیأ ضیافتی کن و در مهمان
نوازی همتی و غیرتی نما زن گفت گوسفندی دارم ذبح نما
و من بجهت احتیاط چنین روزی قدری آرد ذخیره نموده ام

پس حنظله

پس حنظله گوسفند را دوشیده قدحی شیر نزد نعمان برده آنگاه گوسفند را
ذبح نموده مائده ترتیب داد و آن شب را نعمان از محبت و الفت
حنظله بکمال خوشنودی و سرور بسر برد و چون فجر طالع شد نعمان
عزم غریمت فرمود بحنظله خطاب نمود که تو در ضیافت و مهمان
نوازی منتهای جوانمردی را آشکار نمودی من نعمان ابن منذر
و قدوم ترا بکمال اشتیاق منتظرم مدتی گذشت تا آنکه قحط و
غلاء عظیمی در دیار طی روی نمود حنظله باحتیاج شدید مبتلا شد
بدین سبب بحضور پادشاه شتافت از غرائب اتفاقات
یوم بؤس در پیشگاه حضور نعمان حاضر گشت پادشاه بغایت
آزرده خاطر شده آغاز عتاب نمود که چرا چنین روزی بحضور
رفیق خود شتافتی که روز بؤس یعنی سختی است اگر امروز نظرم
بر یگانه فرزندم قابوس افتد بجان امان نیابد اکنون حاجتیکه
داری بخواه حنظله گفت از یوم بؤس بیخبر بودم و نعمت دنیا
بجهت حیات و بقاست و چون مرا در این ساعت بخشیدن

کاسه هلاک منفرد از خزائن ارض چه فائده متصور نعمان گفت
ازین امر چاره نیست پس حنظله بر زبان راند مرا چندان امان ده
که بنزد عیال خود عودت نمایم و وصیت اجرا نمایم و در سال آینده
یوم بؤس حاضر گردم نعمان ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت
نماید ضامن را بقتل رساند حنظله متحیرانه بهر طرف نگریست
تا آنکه نظرش بر شریک ابن عمرو بن قیس شیبانی که یکی از خدام
نعمان بود افتاد و این ابیات را بخواند یا شریکا یابن عمرو هل من
الموت محاله یا اخا کل مصاب یا اخا من لا اخا له یا اخا النعمان
فیک الیوم عن شیخ کفاله ابن شیبان کریم انعم الرحمن
باله شریک گفت ای برادر بجان جوانمردی نتوان نمود بیچاره
متحیر ماند پس شخصی موسوم بقراد بن اجدع کلبی بود برخواست
و کفالت نمود مشروط باینکه اگر یوم بؤس سنه آینده حنظله را
تسلیم ننماید هر حکم که پادشاه اراده فرماید در حق او جاری کند
پس نعمان پانصد شتر بحنظله احسان نموده روانه ساخت

درسنه بعد روز بؤس چون صبح صادق از افق مشرق سر بر آورد نعمان
با حشمت بی پایان بر عادت مألوفه توجه بمحل غریان نمود و قراد را
بهمراهی آورد تا معرض سخط پادشاهی گردد ارکان دولت بشفاعت
زبان گشودند و تا غروب مهلت خواستند که بلکه حنظله عودت
نماید و پادشاه را مقصود چنان بود که از جهت پاس محبت
حنظله را بقتل ضامن از هلاکت نجات دهد باری چون قریب
بغروب شد قراد را برهنه ساخته تا گردن زنند ناگاه از دور سواری
پدید شد که بسرعت تمام میتاخت نعمان بسیاف گفت منتظر
چه هستی وزرا گفتند شاید این سوار حنظله باشد چون نزدیک
شد حنظله طائی بود نعمان را آمدن او موافق نیفتاد گفت ای جاهل
احمق با وجود آنکه از پنجه مرگ گریختی بار دیگر چرا در آویختی حنظله گفت
وفای بعهد زهر هلاهل هلاکت را در مذاق من شیرین و گوارا
نمود نعمان سؤال نمود باعث بر این حق گذاری و وفا پروری و مراعات
عهد و پیمان چه امری بود حنظله گفت اقرارم بوحدانیت الهیه و

و ایمانم بکتب منزلهٔ سماویه نعمان کعف بهیه دین منتبی جواب داد
که بنفس مسیحائی زنده و در صراط مستقیم روح الله پوینده ام نعمان
کعف نفحات قدسیهٔ روح الله را بر مشام من عرضه کن خطله
ید بیضای هدایت را از جیب محبة الله بر آورد انوار انجیل بر بصر و
بصیرت حاضرین اشراق نمود و چون خطله چند آیات الهیه
از انجیل بالحان جلیل تلاوت نمود نعمان و جمیع وزرایش از بت
و بت پرستی بیزار و در دین الهی ثابت و راسخ گشته بر زبان
راندند که صد هزار افسوس که تا بحال از این رحمت بی پایان غافل
و محجوب و از این غمام فضل رحمان مأیوس و محروم بودیم و فوراً
غریان را خراب نموده از ظلم و اعتساف نادم و اساس عدل
و انصاف را استوار نمود حال ملاحظه نمائید که شخصی از اهل
بادیه بحجب ظاهر گمنام و بمقام چون بصفتی از صفات مخلصین
ظاهر شد چنین پادشاه غیور را با جمع غفیری از ظلمت شام
ضلالت نجات داده بصبح هدایت دلالت نمود و از بادیهٔ

هلاکت

هلاکت بت پرستی خلاص نموده بساحل بحر وحدانیت الهیه وارد
کرد و سبب ابطال چنین عاداتی که فی الحقیقه آفت جمعیت بشر و سبب
و مخرّب بنیان مدنیت است گردید تفکر و تعمق لازم و تعقل و تدبر
واجب است خلاصه قلب در منتهی درجهٔ احزان و تأسف که از
هیچ جهه توجه عموم را متوجه انچه الیوم لایق و سزاوار است نمی
بینند شمس حقیقت بر کل آفاق مشرق و ما در ظلمات هوای
خود گرفتار و بحر اعظم از کل جهات متموج و ما از تشنگی سوخته و
افسرده و ناتوان موائد الهیه از سماء احدیه نازل و ما در مفازهٔ قحط
سرگشته و حیران من میان کعف و کریه می نهم و از جملهٔ اسباب
کلّیه که سبب اجتناب ادیان سائره بتدین بدین الهی گشته
تعصب و حمیت جاهلیه است مثلا ملاحظه فرمائید که خطاب الهی
بجمال نورانی و فلک رحمانی سرور اهل عالم وجادلهم بالتی هی احسن
وارد و بمدارا و ملایمت مأمور چنانچه ان شجرهٔ مبارکه لاشرقیه
ولاغربیه نبوت خلق الطاف بی نهایت را بر عموم اهل عالم

انگنده و بملاطفت کبری و خلق عظیم رفتار و حرکت میفرمودند و
همچنین حضرت موسی و حضرت هارون علیهما السلام در خطاب و
عتاب بفرعون ذی الاوتاد بامر فقولا له قولا لینا مأمور با وجود شهرت بر
خبریّه انبیاء و اولیاء الهی فی الحقیقه در جمیع مراتب هیئت
بشریّه را تا قیام الساعة اسوهٔ حسنه است معذلک بعضی
از این تلطّفات و تعطّفات فوق العادهٔ غافل و محجوب
و از حقایق کتب مقدّسهٔ الهیّه محروم و مهجور گشته از
اهل سایر ادیان کمال اجتناب و احتراز را مجری و ابداً
تعارفات عادیّه را نیز جائز نمیدانند با وجود عدم جواز الفت
و معاشرت چگونه میتوان نفسی را هدایت نموده از ظلام فانی
لا یصبح نورانی الا منوّر فرمود و از اسفل جهل و ضلال بصعود اعلی
افق علم و هدی تشویق و تحریص نمود حال بعین انصاف
ملاحظه نمائید که اگر حنظله با نعمان ابن منذر با کمال محبّت
و صداقت و مهربانی و مهمان پروری حرکت نمیکرد آن پادشاه

و جمع غفیر

و جمع غفیر از مشرکین را بوحدانیّت الهی چگونه مقرّ و معترف
میگردانید اجتناب و احتراز و خشونت سبب تشمّز از
قلوب و نفوس گردد و محبّت و ملاطفت و مدارا و ملایمت
سبب اقبال نفوس و توجّه قلوب شود اگر شخصی از مؤمنین
موحّدین در حین ملاقات با نفسی از ملل اجنبیه اظهار احتراز
نماید و کلمهٔ موحشهٔ عدم تجویز معاشرت و فقدان طهارت را
بزبان راند آن شخص اجنبی از این کلمه چنان محزون و مکدّر
گردد که اگر شقّ القمر ببیند اقبال بحقّ ننماید و ثمرهٔ اجتناب
این باشد که اگر در قلب آن شخص توجّه قلیلی الی الله بوده از
آن نیز پشیمان گشته بکلّی از شاطی بحر ایمان ببادیهٔ غفلت
و بطلان فرار نماید و چون بممالک و وطن خود رسد در جمیع
روزنامه‌ها درج نماید که فلان ملّت در شرایط انسانیّت
بمنتهی درجه قصورند اگر قدری تفکّر در آیات بیّنات قرآنیّه
و در روایات مأثوره از نجوم سماء احدیّت نمائیم معلوم و

مبرهن گردد که اگر نفسی بصفات ایمانیه متصف و باخلاق روحانیه
متخلق باشد مظهر رحمت منبسطهٔ الهیه است برای کل ممکنات
و مشرق الطاف رحمانیه است بجمیع کل موجودات چه که
صفات مقدسهٔ اهل ایمان عدل و انصاف و بردباری و رحمت
و مکرمت و حقوق پروری و صداقت و امانت و وفاداری و محبت
و ملاطفت و غیرت و حمیت انسانیت است پس اگر نفسی
فی الحقیقه پاک و مقدس باشد متشبث بوسائلی شود که جلب قلوب
کل ملل عالم نماید و بصفات حق جمیع عالم را بصراط مستقیم
کشاند و از کوثر حیات ابدیه چشاند حال ما از جمیع امور خیریه
چشم پوشیده بسعادت ابدیهٔ جمهور را فدای منافع موقتهٔ خود نمائیم
و تعصب و حمیت جاهلیه را وسیلهٔ عزت و اعتبار خویشتن
میشمریم باین قناعت ننموده بتکفیر و تدمیر یکدیگر میکوشیم و چون
خواهیم که اظهار معرفت و دانائی و زهد و ورع و تقوای الهی نمائیم
بطعن و سب این و آن پردازیم که عقیدهٔ فلان باطل است و عمل

فلان

فلان ناقص عبادت زید قلیل است و دیانت عمرو ضعیف
افکار فلان مشابه اطوار فرنگ است و اسرار فلان متوجه نام
و ننگ صف جماعت درست پیوسته نبود و اقتدای بشخص
دیگر جائز و شایسته نه در این ماه شخص توانگری بحدائق باقیه
نشتافت و خیرات و مبرات در پیشگاه سنیهٔ پیغمبری حاضر نگشت
بنیان شریعت خراب شد و اساس دیانت تار و مار بساط
ایمان منطوی شد و اعلام ایقان مختفی گشت عالم بضلالت افتاد
و در ردهٔ مظالم فتور و رخاوت حاصل شد روزها و ماهها بسر
آمد و عقار و ضیاع در دست مالک سال گذشته باقی ماند
در این شهر هفتاد حکومت مختلفه مرتب بود و حال روز
بروز قلت یافته بیست و پنج حکومت یادگار مانده روزی دویست
احکام متضاده و فتاوای متباینه از یک مصدر ظاهر و حال
تجاوز از پنجاه نمی نماید جمع غفیری از عباد الله بجهت محاکمه سر
گردان و حال در مأمن راحت مستریح و در امان یکروز مدعی

مغلوب و مدعی علیه غالب و روز دیگر مدعی غالب و مدعی علیه
مغلوب حال این مسلک مستقیم نیز متروک شد این چه دیانت
کفریه است و این چه ضلالت شرکیه وا ویلا وا شر بغیا وا دینا وا مصیبتا
ای برادران مؤمنین زمان زمان آخر است و روز قیامت نزدیک
باری باینگونه کلمات تحذیر اذهان بیچارگان اهالی و تشویش
قلوب درماندگان مساکین میشود که از حقایق امور و اساس این
اقوال خبر ندارند و نمیدانند که صد هزار اغراض نفسانیه در تحت
نقاب اقوال تعصبیهٔ بعضی مستور لهذا گمان میکنند که قائلها
غیرت دینیه و خشیة الله بران واداشته و حال آنکه قائل
چون در آبادی عموم خرابی خصوصی خود را می بیند فریاد کند و در بینائی
دیگران کوری خود را مشاهده مینماید ناله و فغان آغاز کند لکن دیدهٔ
بصیرت لازم که ادراک کند اگر این قلوب مظهر خشیة الله
بود البته رایحهٔ طیبه اش چون مشک جان عالم را معطر مینمود
هیچ امری در عالم بمجرد قول تصدیق نشود ورنه این جعلان دغل افروختند

بانگ بازان

بانگ بازان سفید آموختند   بانگ هدهد گر بیاموزد قطا
راز هدهد کو و پیغام سبا   و علمای ربانی که از کتاب وحی الهی
استنباط معانی و معارف و حکم نامتناهی نموده اند و قلب منیرشان
مهبط الهام غیبی ربانیست البته تفوق همت بیضای حق را بر
جمیع ملل در کل مراتب بکمال جد و جهد طالب و در تشبث
وسائلی ما به الترقی بمنتهای همت ساعی و مجاهد و اگر نفسی از
این مقاصد خیریه غافل البته مقبول درگاه احدیت نبوده
بلکه در کمال نقص بهیئت تامه ظاهر و در منتهای فخر بکلمهٔ غنا
ناطق   گر ضریری لمترست و تیز خشم   گوشت پاره اش دان که
او را نیست چشم   از مقلد تا محقق فرقهاست   کین چو داود است
وان دیگر صداست   علم و دانش و پاکی و زهد و ورع و آزادگی بهیئت
و لباس نبوده و نیست در زمان سیاحت کلمهٔ مبارکه از شخص
بزرگواری استماع نمودم که تا بحال شیرینی آن کلمه از کامم نرفته
وان این است نه هر عمامه دلیل زهد و علم است و نه هر کلاهی علت

جهل و فسق ای ارباب کلاه که علم علم برافراخت و ای ارباب عمامه
که علم شرع برانداخت و کلمهٔ ثالث از این کلمات مقدسه کلمه
ثمّ القالهو یه دارد چه قدر این عبارت شامل معانی جلیله است از
جوامع الکلم و عبارات سهل ممتنع است اسّ اساس اخلاق
ممدوحهٔ انسانیت است و فی الحقیقه این کلمه شمع عالم و بنیان
اعظم اخلاق روحانیهٔ نورانیهٔ بنی آدم است معدّل کلّ اخلاق
و سبب اعتدال حقیقی تمام شیم مرضیهٔ انسانیه است چه که
هوای نفس آتشی است که صد هزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته
و دریای علوم و فنونشان این نار مشتعله را مخمود ننموده و چه بسیار
واقع که نفسی بجمیع صفات حسنهٔ انسانیه آراسته و بزیور عرفان
پیراسته لکن اتباع هوی شیم مرضیهٔ آن شخص را از حیّز
اعتدال خارج نموده در حیّز افراط انداخت نیّت خالصه را بنیّت
فاسده تبدیل نمود و همچنین اخلاق در مواضع لائقه ظاهر نگشت
بلکه بقوّت هوی و هوس از مسلک مستقیم نافع منحرف

از منهج

بمنهج غیر صحیح مضرّ متحوّل گشت اخلاق حسنه عند الله و عند مقرّبین
درگاه حق و نزد اولی الالباب مقبول و ممدوح ترین امور لکن بشرط
آنکه مرکز سنوحش عقل و دانش و نقطهٔ استنادش اعتدال حقیقی
باشد و اگر حقایق این مقام کما هو حقّه بیان گردد کار بتطویل انجامد و موضوع
مجهول از میان رود باری در این بحر هائل هوی کلّی طوائف
اروپ با این همه تمدّن و صنایع هالک و مستغرق و از این جهت کلّ
قضایای تمدّنیه شان ساقط النتیجه است بعضی از این کلمه تعجّب
نمایند و استماعش نفرمایند چونکه مقصد اصلی و مطلب کلّی از
بسط قوانین عظیمه و وضع اصول و اساس اقوم جمیع شئون تمدّن
سعادت بشریه است و سعادت بشریه در تقرّب بدرگاه
کبریا و راحت و آسایش اعلی و ادنی از افراد هیئت عمومیه است
و وسائل عظیمهٔ این دو مقصد اخلاق حسنهٔ انسانیت است و
تمدّن صوری بی تمدّن اخلاق حکم اضغاث احلام داشته
و صفای ظاهر بی کمال باطن کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماءً

الغاشته گردد زیرا آنچه که رضایت باری وراحت وآسایش
عمومیت از تمدن ظاهر صوری بتمامه حاصل نشود واهالی اوروپ
در درجات عالیهٔ تمدن اخلاق ترقی ننموده اند چنانچه از افکار واطوار
عمومیهٔ ملل اوروپ واضح وآشکار است مثلا ملاحظه نمایید که الیوم
اعظم آمال دول وملل اوروپ تغلب واضمحلال یکدیگر است
ودر کمال کره باطن باظهار منتهی درجهٔ الفت ومحبت واتحاد مشغول
وقضیهٔ مشهورهٔ پادشاه آشتی وآسایش پرور در تدارکات جهات
حربیه وازدیاد قوهٔ عسکریه بیشتر از ملوک جنگ آور بذل جهد بلیغ
مینمایند چه که صلح وآشتی من دون قوهٔ شدیده میسر نگردد در ظاهر
بهانه نموده لیلا ونهارا باعظم جد وجهد در تدارکات حربیه میکوشند
واهالی مسکین آنچه بعرق جبین پیدا کرده اکثرش را باید انفاق
این راه کنند وچه قدر از آلاف نفوس که صنایع نافعه را ترک نموده
شب وروز بکمال همت در ایجاد آلات مضرهٔ جدیده که بیشتر از
پیشتر سبب سفک دماء ابناء جنس است مشغولند وهر روز

آلات

آلت مزاقهٔ جدیدهٔ احداث وایجاد میکنند ودول مجبور براین گردند
که آلات حربیهٔ قدیم را ترک نموده در تدارک آلات جدیده کوشند
چه که آلات حربیهٔ قدیم با آلات حربیهٔ جدید مقاومت نتواند چنانچه
در این ایام که سنهٔ هزار ودویست ونود ودو هجریست در ممالک
آلمان صنعت تفنگ جدیدی ودر ممالک نمچه ایجاد توپ نحاسی تازه
نموده اند که از تفنگ هنری مارتین وتوپ کروپ آتشبارتر ودر اعدام
جهان انسانی شدیدتر وسریع التاثیرتر است واین مصارف
باهظه را باید که رعایای فلک زده تحمل نمایند حال انصاف — باهظه ای ثقیله
دهید که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب
آسایش وراحت عمومی ووسیلهٔ اجتلاب مرضات
الهی است ویا خود مخرب بنیان انسانیت ومدمر ارکان
آسایش وسعادت است در سنهٔ هزار وهشتصد وهفتاد میلادی
که محاربه بین آلمان وفرانسا واقع شد از قرار مشهور ششصد
هزار نفس در میدان مهاجمه ومدافعه مأیوس ومقهور — [illegible]

کشته گشتند چه بسیار بنیان خاندانها که از اساس منهدم شد و چه بسیار مدن در شام و در شهرهای معمور تمدن بود و بلاد عالیها سافلها گشت چه قدر از اولاد صغار که یتیم و بی‌پرستار ماندند و چه قدر پدران و مادران سالخورده ثمرهٔ زندگانی‌شان جوانان نورسیده را در خاک و خون غلطان و مرده دیدند و چه قدر نساء که بی رجال و دستگیر ماندند و همچنین کیفیات احراق کتابخانه‌ها و بعض ابنیهٔ جسیمهٔ فرنسا و آتش زدن دار الشفای عسکریه با جمیع عساکر مجروحه مریضه و وقایع مؤلمه و حرکات موحشهٔ طائفهٔ کومون و حوادث مدهشهٔ اختلاف و تحزب جمعیات متضادهٔ متقاتله در پاریس و منازعه و عدوان مابین رؤسای دینیهٔ کاتولیک و حکومت آلمان و ظهور فتنه‌ها و فسادها و تدمیر بلاد و اوطان و خونریزی میان حزبین جمهوریت و دن کارلوس در اسپانیا خلاصه از اینگونه وقایع که دلالت بر عدم تمدن اخلاق طوائف اوروپ مینماید بسیار و این

طبع چون

عبد چون هتک حیثیت را مقصود نداشته لهذا اینچند کلمه اختصار نمود حال واضحست که شخص عاقل بصیر و عارف خبیر تصدیق اینگونه امور ننماید آیا طوائف و قبائلیکه مغایر شیم حسنهٔ عالم انسانی اینگونه امور موحشه در مابینشان جاریست چگونه سزاوارست که ادعای تمدن حقیقی کامل تام نمایند علی الخصوص که نتیجه از این امور مأمول نه الا تغلب و تسلط موقت حالی و چون این نتیجه باقی و پایدار نه لهذا نزد اولی الالباب تقید و اهتمام را سزاوار نیست در قرون سالفه مراراً و کراراً حکومت آلمان غالب بر فرنسا گشت و همچنین سلطنت فرنسا دفعات عدیده بر اقلیم آلمان حکمرانی نمود آیا جائز که ششصد هزار نفوس مسکین از بندگان پروردگار فدای این نتائج و منافع موقته صوریه گردد لا والله بلکه اطفال نیز ادراک مضرت اینگونه امور نمایند ولکن متابعت هوی صد هزار حجاب از دل بر دیده افکند و بصر و بصیرت

هر کور نابینا گردد چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب
از دل بسوی دیده شد بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم
افرازد که چند ملوک بزرگوار بلندهمت آفتاب درخشنده
عالم غیرت و حمیت بجهت خیریت و سعادت عموم بشر
بعزمی ثابت و رأیی راسخ قدم پیش نهاده مسئله صلح
عمومی را در میدان مشورت گذارند و بجمیع وسائل و وسائط
تشبث نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قویه
و میثاق و شروط محکمه ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده باتفاق
عموم هیئت بشریه مؤکد فرمایند این امر اتم اقوم را که فی
الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کل سکان ارض
مقدس شمرده جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای این عهد
اعظم باشد و در این معاهده عمومیه تعیین و تحدید حدود
و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود
و جمیع معاهدات و مناسبات دولیه و روابط و ضوابط

مابین هیئت

مابین هیئت حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد و کذلک قوه
حربیه هر حکومتی بحدی معلوم مخصص شود چه اگر تدارکات
محاربه و قوای عسکریه دولتی ازدیاد یابد سبب توهم دول
سائره گردد باری اصل مبنای این عهد قویم را بر آن قرار
دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نماید
کل دول عالم بر اضمحلال او قیام نمایند بلکه هیئت بشریه بکمال
قوت بر تدمیر آن حکومت برخیزد اگر جسم مریض عالم باین داروی
اعظم موفق گردد البته اعتدال کلی کسب نموده بشفای باقی
دائمی فائز گردد ملاحظه فرمایند که اگر چنین نعمتی میسر شود هیچ سلطنت
و حکومتی محتاج تهیئه و تدارکات مهمات جنگ و حرب نباشد
و مضطر باصطناع آلات حربیه جدیده بجهت مقهوریت
نوع انسان نگردد بلکه بعسکر قلیلی که سبب تأمین مملکت و تأدیب اهل
فساد و شقاوت و منع فتن داخلیه است محتاج و بس از این جهت
اولاً بندگان الهی عموم اهالی از تحمل اثقال مصارف باهظه

باهظه شاق ثقال

حربیه دول راحت و مستریح شوند ثانیا نفوس کثیره اوقات
خود را دائما در اصطناع آلات مضره که شواهد درندگی و خونخواری
و منافی موهبت کلیه عالم انسانی است صرف ننمایند بلکه در آنچه
سبب آسایش و حیات و زندگی جهانیان است کوشیده
سبب فلاح و نجاح نوع بشر گردند و عموم دول عالم بکمال عزت
بر سریر تاجداری مستقر و کافه قبائل و امم در مهد آسایش
و راحت آرمیده و مستریح شوند و بعضی اشخاص که از همم
کلیه عالم انسان بیخبرند این امر را بسیار مشکل بلکه محال
و ممتنع شمرند نه چنان است بلکه از فضل پروردگار و عنایات
مقربین درگاه آفریدگار و همت بیهمتای نفوس کامله باهره
و افکار و آراء فرائد زمانه هیچ امری در وجود ممتنع و محال نبوده
و نیست همت همت غیرت غیرت لازم است چه
بسیار امور که در ازمنه سابقه از مقوله ممتنعات شمرده
میشد که ابدا عقول تصور وقوع آن نمی‌نمود حال ملاحظه مینمائیم

که بسیار سهل

که بسیار سهل و آسان گشته و این امر اعظم اقوم که فی
الحقیقه آفتاب انور جهان مدنیت و سبب فوز و فلاح
و راحت و نجاح کل است از چه جهت ممتنع و محال فرض
شود و لابد بر این است که عاقبت شاهد این سعادت در انجمن
عالم جلوه‌گر گردد چه که آلات و ادوات حربیه بر این منوال
بدرجه رسد که حرب بدرجه مالایطاق هیئت بشریه واصل
گردد از این تفاصیل مشروحه گذشته مبرهن است که
شرف و بزرگواری انسان بخونخوارگی و تیزچنگی و تدمیر مداین
و ممالک اجنبی و تتبیر و اهلاک جیوش و اهالی نبوده بلکه سبب
بلنداختری و جوان‌بختی صیت عدالت پروری و دلجوئی عموم
رعایا از اعالی و ادانی و تعمیر ممالک و مدن و قری و حوالی و نواحی
و ترفیه و ترویج بندگان الهی و وضع اس اساس اصول ترقی
و توسیع حال جمهور و تزیید ثروت و غنای عمومی است ملاحظه
فرمائید که در امکان چه بسیار ملوک جهانگیر بر سریر کشورستانی

[illegible] بلکه
[illegible] بلکه

مستقر گشتند ازان جمله هلاکو خان و امیر تیمور گورکان که فی
الحقیقه قطعهٔ عظیمهٔ آسیا را در قبضهٔ تصرف آوردند و اسکندر
رومی و ناپلیون اول که دست تطاول را بر سه قطعه از قطعات خمسهٔ
عالم گشودند آیا چه ثمره ازاین فتوحات جسیمه مترتب شد مملکتی
معمور گشت و یا چه سعادتی منظور آمد سبب استقرار سلطنت
شد و یا باعث انقراض حکومت ازان خاندان گردید هلاکوی چنگیز
جنگ انگیز از جهانگیریش ثمرهٔ مشهود نشد جز آنکه قطعهٔ آسیا
از نائرهٔ حروبات شدیده چون تل خاکستر گشت و امیر تیمور
از کشورستانی بغیر از تشتت جمعیت عالم و تخریب بنیان بنی
آدم نتیجهٔ حاصل نکرد و اسکندر رومی از فتوحات عظیمه اش
جز سقوط پسرش از سریر تاجداری و تغلب فلقوس و بطلمیوس
بر کل ممالکش فائدهٔ مشاهده نشد و ناپلیون اول از ظفر
بر ملوک اوروپ الا تخریب ممالک معموره و تدمیر نفوس
عامه و استیلا تزلزل و اضطراب شدید در قطعهٔ اوروپ و

اسیا

و اسیری نفس خود در انجام ایام فوائدی نیافت این آثار ملوک
جهانگیر ولکن قدری در فضائل و خصائل حمیده و عظمت و بزرگواری
شان شهریار عادل انوشیروان با ذل تأمل نمائید که آن سرور
دادپرور در زمانی بر سریر جهانبانی مستقر شد که بنیان قوی
الارکان سلطنت ایران از هر جهت خلل و فتور طاری شده بعد
بعقل خداداد تأسیس عدل و داد نموده بنیان ظلم و بیدادی را
قلع و قمع و جمعیت پریشان ایران را در ظل جناح سلطنتش
جمع فرمود در مدتی قلیله ممالک پژمرده و یران ایران بپرتو جاذبیت
بخشش نو جهانش زنده و برازنده ترین ممالک معمورهٔ مسکونه
گشت قوای منحلهٔ حکومت را تکرار اعاده و مزداد و صیت عدل
و انصافش آفاق اقالیم سبعه را احاطه نمود جمهور اهالی از حضیض
ذلت و فلاکت باوج عزت و سعادت صعود نمودند با وجود آنکه
از ملت مجوس بود صدر آفرینش شمس حقیقت آسمان نبوت
بکلام مبارک انی ولدت فی زمن ملک عادل ناطق گشتند

واظهار مسرت از ولادت در زمان حکومت او فرمودند حال
ان بزرگوار آیا بسیر مرضیه با همّت مقام بلند اعلا فائز گشت با چه
بجهانگیری و خونریزی ملاحظه فرمایید که در قطب ابداع بچه شأنی
مفتخر و مباهی گشت که آوازهٔ بزرگوارش در جهان فانی جاوید
و باقی ماند و بحیات ابدیه موفق گردید و اگر ببیان زندگی دائمی
بزرگواران بپردازیم کار این مختصر مطوّل انجامد و چون واضح و
مبرهن نیست که از قرائت این کتاب تأثیر فوائد کلیه در افکار
عمومی اهالی ایران حاصل گردد لهذا اختصار نمائیم و بعضی مسائل را
که قریب عقول ناس است ذکر کنیم ولکن اگر ازین مختصر نتایج
حسنه مشهود گردد انشاءالله من بعد باشرح اساس حکم
الهیه در عوالم ملکیه پرداخته بعضی کتب مفیدهٔ مفصله تحریر گردد
باری در عالم وجود سطوت قاهرهٔ جنود عدل را قوای عظیم عالم
مقابلی نکند و بنیان مرصوص حصون حصینه مقاومت
ننماید چه که فتوحات این سیف قاطع را کل را باطوعاً

درضاً

ورضاً مغلوب کردند و ویرانهای عالم از هجوم این جنود باعلی
درجهٔ معموریت و آبادی سرافراز شود هر رایت اعظم است
که بر افسر هر جهانبانی سایه افکند بمثابهٔ نیّر اعظم انوار ساطعهٔ
حکومتش بکمال سهولت در ارکان عالم نفوذ کند رایت
اوّلیه عقل و رایت ثانیه عدل این دو قوّهٔ عظیمه را جبال
آهنین مقاومت نتواند و سدّ سکندر برامانت نماند
و این واضح و بدیهیست که حیات این عالم فانی چون نسایم
صبحگاهی بی ثبات و در مرور در اینصورت خوشا بزرگواری
که در سبیل رضایت باری صیت محمدت و ذکر خیری یادگار
گذارد چه آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن
چه بر روی خاک بلی جهانگشائی و کشورستانی ممدوح و
بلکه در بعضی اوقات جنگ بنیان اعظم صلحست و هدم سبب
تعمیر مثلا شهریار بزرگواری اگر در مقابل عدوی باغی طاغی
صف جنگ بیاراید و یا آنکه بجهت جمع شمل هیئت و ممالک

مشتته پراکنده و سمند همت را در میدان جلادت و شجاعت
برانگیزد خلاصه محاربه آتش مبنی بر نوایای صالحه باشد فی الحقیقه
این قهر عین لطف و این ظلم جوهر عدل و این جنگ بنیان
آشتی است الیوم شایسته ملوک مقتدر تأسیس صلح عمومیست
زیرا فی الحقیقه آلتوی جهانیانست کلمه رابعه ان روایت با هر
الهدایه مطبع الامر مولاه است این معلوم و مبرهن است که اعظم
منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزت نفس
در متابعت اوامر و نواهی خداوند یکتا نورانیت امکان بدانست
و ترقی و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام کتب مقدسه
الهیه فی الجمله ملاحظه شود مشهود گردد که در عالم وجود ظاهراً و باطناً
اعظم اساس متین رصین و اکبر بنیان قویم رزین که محیط بر
آفرینش و کافل کمالات معنویه و صوریه و ضابط سعادت
و مدنیت هیئت عمومیه بشریت است دیانت است اگرچه
بعضی سبکمغزان که تعمق و تدبر در اس اساس ادیان الهیه

نموده اند

نموده اند و روش بعضی مدعیان کاذبه متدین را میزان قرار داده
کل را بآن قیاس نمایند از اینجهت ادیان را مانع ترقی عمومی
انگاشته اند بلکه مؤسس نزاع و جدال و سبب بغض و عداوت
کلیه بین اقوام بشریه شمرده اند و اینقدر ملاحظه ننموده اند که اساس
ادیان الهی را از اعمال مدعیان دیانت ادراک نتوان نمود چه
که هر امر خیر کلیه در ابداع شبه آن متصور نه قابل سوء استعمال است
مثلاً اگر سراج نورانی در دست جهلای صبیان و نابینایان افتد
خانه منیر نشود و ظلمت مستولیه زائل نگردد بلکه خانه و خود را هر دو
بسوزانند در اینصورت میتوان گفت سراج مذموم است لا والله
سراج هادی سبیل و نور دهنده شخص بصیر است لکن ضرر بلا
آفتی است عظیم از جمله منکران دیانت شخصی مسمی بولتر نام از
اهل فرانسه و کتب عدیده در رد ادیان تصنیف نموده که مقتضی
سزاوار ملعبه صبیان بیخردان است این شخص حرکات و سکنات
پاپ را که رئیس مذهب کاتولیک است و فتن و فساد رؤسای

روحانیهٔ ملت مسیحیه را میزان قرار داده بر روح الله زبان اعتراض
گشوده و بعضی سقیم ملتفت معانی حقیقیهٔ کتب مقدسهٔ الهیه نگشته
بر بعضی مضامین کتب منزلهٔ سماویه محذورات و مشکلات بیان
کرده و ننزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین
الا خسارا خوش بیان کرده حکیم غزنوی بهر محجوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نبینند غیر قال این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور یضل به کثیرا
و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین این معلوم و واضح است
که اعظم وسایط فوز و فلاح عباد و اکبر وسائل تمدن و نجاح من فی
البلاد محبت و الفت و اتحاد کلی بین افراد نوع انسانیست
و هیچ امری در عالم بدون اتحاد و اتفاق متصور و میسر نگردد و در عالم
امکان وسائل الفت و اتحاد دیانت حقیقیهٔ الهیه است لو
انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بین
قلوبهم چنانچه در بعثت انبیای الهی قوهٔ اتحاد حقیقی باطنی و ظاهری

قبائل

قبائل و طوائف متضادهٔ متقاتله را در ظل کلمهٔ واحده جمع نموده
صد هزار جان حکم جان واحد یافته و هزاران نفوس بهیئت شخص
یگانه مجتمع گشته بر مثال موجها اعدادشان در عدد آورده باشد
بادشان چونکه حق رش علیهم نوره مفترق هرگز نگردد نور او
جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست
تفاصیل واقعه در زمان بعثت انبیای سلف علیهم السلام
و اطوار و احوال و آثارشان کما هو حقه در تواریخ معتبره مفصلا مذکور نه
بلکه در آیات قرآنیه و احادیث و توراتیه مجملا ذکر شده لکن
چون از زمان حضرت موسی تا بحال جمیع امور در قرآن عظیم و احادیث
صحیحه و توراة و تواریخ معتبره مندرج لهذا مختصرا بیان میشود تا بر این
منصفه نزد کل معلوم و واضح گردد که در عالم وجود آبادیت
اس اصول اصلیهٔ انسانیت و مدنیت است و باخوذ چنانچه
ولتر و امثال او گمان برده اند مخرب بنیان ترقی و راحت و
آسایش جمعیت بشریه است و از این جهت که مجال انکار نگشت

طائفهٔ از طوائف عالم باقی نماند بقسمی بیان میشود که مطابق تواریخ
صحیحهٔ عموم ملل و مصدّق کلّ عالم است در زمانیکه بنی اسرائیل
در مملکت مصر از توالد و تناسل تکثّر نمودند در جمیع ممالک مصر منتشر
گشتند پادشاهان قبطیان فراعنهٔ مصر را اعزاز و قوّت قوم خود
قبطی و اذلال و حقارت سبطی حزب غریب میشمردند برخواستند
و مدّتی مدید بنی اسرائیل مختلف و متفرّق شده در تحت ایادی
ظلم و جور قبطیان اسیر و در عین کمال یأس ذلیل و حقیر بودند
بقسمیکه حقیرترین قبطی اذیّت و جفا بر عزیزترین سبطی مینمود تا آنکه
اسارت و ذلّت و مظلومیّت بدرجهٔ نهایت رسید شب
و روز بنی اسرائیل نه از جان در امان نه اطفال و عیالشانرا
از بیداد عوانان فرعون ملجأ و پناهی نمایان طعامشان از فرط
مصائب و آلام قطعات دل پرخون و شرابشان سرشک
مشابه جیحون بنی اسرائیل در این حال پرملال تا آنکه جمال موسوی
اشعهٔ نار احدیّه را از شطر وادی ایمن بقعهٔ مبارکه مشاهده

فرمودند

فرمودند و ندای جان فزای الهی را از نار موقدهٔ ربانیّه در شجرهٔ
لاشرقیّه و لاغربیّه استماع نمودند و بنبوّت کلیّه مبعوث گشتند
و چون سراج هدایت در انجمن سبطیان برافروختند و بنور هدی
آن گمگشتگان ظلمات جهل را بسبیل مستقیم علم و کمال دلالت
فرمودند و فرق مختلفهٔ اسباط اسرائیلیان را در ظلّ کلمهٔ واحدهٔ
جامعهٔ توحید جمع فرمودند علم اتّحاد کامل را بر اتلال اتّفاق و یگانگی
برافراختند و در مدّت قلیله آن نفوس جاهله بتربیت الهیّه نجیب
گشته از بیگانگی بیگانگی حق گرویدند و از حقارت و ذلّت و مسکنت
و اسارت و جهالت خلاص شده بمنتهای درجهٔ عزّت و سعادت
فائز گشتند بعد از مملکت مصر رحلت نموده توجّه بموطن اوّل
اسرائیل کرده بارض کنعان و فلسطین وارد و در بدایت سواحل
نهر اردن و اریحا را فتح نموده در آن بلاد ساکن و بالاخره جمیع
بلاد مجاوره را از فینیقیه و ادوم و عامون خلاصه در زمان یوشع
ممالک سوریه حکومت در تحت تصرّف بنی اسرائیل

آمد و این طائفه در جمیع شئون و صفات و فضائل انسانیه
از علم و معرفت و ثبات و همت و جلادت و شجاعت و عزت
و سخاوت بر کل قبائل و ملل عالم تفوق نمودند یک شخص اسرائیلی
در آن عصر اگر بین مجمعی داخل میشد بجمیع شیم مرضیه ممتاز بود
حتی قبائل سائره در مدح نفسی اگر زبان میگشودند نسبت
اسرائیلی میدادند و در تواریخ متعدده مذکور که فلاسفهٔ یونان
مثل فیثاغورث اکثر مسائل حکمت الهیه و طبیعیه را از تلامذهٔ
حضرت سلیمان اقتباس نمود و سقراط بسیاحت شتافته
با بعضی از اجلهٔ علمای ربانی اسرائیلی ملاقات نموده در مراجعت
بیونان بلیان اعتقاد وحدانیت الهیه و بقای ارواح انسانیه
بعد از خلع لباس اجسام عنصریه را تأسیس نمود عاقبت
جهلهٔ یونان بران واقف اسرار حکمت اعتراض نموده بر قتلش
قیام نمودند و پادشاه یونان را اهالی مجبور ساخته در مجلس
سقراط را پیالهٔ سم بچشانیدند باری مختصر آنکه بعد از آنکه

ملت

ملت اسرائیلیه در جمیع مراتب تمدن ترقی نموده بمنتهی درجهٔ سعادت
فائز گشت قلیلاً قلیلاً اس اساس دیانت و شریعت موسویه را
فراموش نموده بعادات رسمیه و اطوار غیر مرضیه مشغول شد
در زمان رحبعام پسر حضرت سلیمان در بنی اسرائیل اختلاف
عظیمی واقع شد و یاربعام که از افراد اسرائیلیان بود سر سلطنت
برداشت و عبادت اصنام را بنا گذاشت چند قرن محاربه بین
رحبعام و یاربعام و سلالهٔ شان واقع گشت و قبائل یهود مختلف
و متفرق شدند بالاختصار از اینکه معنی شریعة الله را فراموش
نموده بتعصبات جاهلیه و خصائل غیر مرضیه بغی و طغیان
متصف شدند و علمای شان لوازم حقیقت انسانیه مندرجه
در کتاب مقدس را نسیاً منسیاً انگاشته در فکر منافع
ذاتیهٔ خود افتادند و ملت را بمنتهی درجهٔ غفلت و جهالت مبتلا
کردند از ثمرهٔ اعمال شان آن عزت پایدار بمنتهی درجهٔ ذلت
مبدل گشت و ملوک فرس و یونان و رومان مسلط بر ایشان

کشته رایت استقلالشان سرنگون شد جهالت و نادانی
و نکبت و خودپرستی رؤسای دینیه و احبارشان مجسم گشته
بصورت بخت‌نصر ملک بابل مبعوث شده بکلی بنیان اسرائیلیان را
برانداخت بعد از قتل عام و غارت و هدم بیوت و قلع
اشجار آنچه از بقیة السیوف باقی ماند اسیر کرده ببابل برد و بعد
از هفتاد سنه اولاد اسرا مرخص شده مراجعت ببیت
المقدس نمودند حزقیا و عزیر علیهما السلام مجدداً تأسیس اساس
کتاب مقدس را نمودند یوماً فیوماً ملت اسرائیلیه ترقی نمود
صبح نورانی اعصار اولیه لائح گشت بعد از مدتی قلیل باز اختلافات
عظیمه در اطوار و افکارشان واقع و همم علمای یهود متوجه اغراض
نفسانیه گشت و اصلاحات جاریهٔ زمان عزیر علیه السلام
بروش و احوال فاسده تبدیل شد کار بجائی انجامید که
عساکر ملوک و جمهوریت رومان مراراً و کراراً ممالک اسرائیلیان را
فتح نمودند بالاخره طیطوس قهرمان که سردار رومان بود بلاد

متوطنهٔ یهود را با خاک یکسان نمود بقسمیکه جمیع رجال را قتل
و نسا و اولاد را اسیر و بیوت را هدم و اشجار را قطع و کتب را
حرق و اموال را نهب و بیت المقدس را چون تل خاکستر
نمود و بعد از این مصیبت کبری ستارهٔ حکومت اسرائیلیان
در مغرب نیستی متواری شد و تا بحال بر این منوال این ملت
مضمحل گشته در اطراف عالم پراکنده‌اند و ضربت علیهم الذلة
والمسکنة و این مصیبتین عظیمین بخت‌نصر و طیطوس در قرآن مجید
مذکور وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض
مرتین ولتعلن علواً کبیراً فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عباداً
لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداً مفعولاً
تا آنکه میفرماید فاذا جاء وعد الآخرة لیسوؤا وجوهکم ولیدخلوا
المسجد کما دخلوه اول مرة ولیتبروا ما علوا تتبیراً باری مقصود آنکه
ملاحظه شود که دیانت حقیقیه چگونه سبب تمدن و عزت
و سعادت و علو منزلت و معارف و ترقی طوائف ذلیله

اسیر حفرهٔ جاهلیه شود و چون بدست علمای جاهل متعصب افتد از
سوء استعمال چنین نورانیت عظمی بظلمت دهماء تبدیل شود و
چون دفعهٔ ثانیه علائم و آثار نشئت و ذلت و پستی و مقهوریت
طائفهٔ اسرائیلیان نمودار شد نفحات طیبهٔ قدسیهٔ روح الله
بر شواطی نهر اردن و خطهٔ جلیل ساطع گشت و ابر رحمت بر
خواست و بر آن دیار امطار روحانیت کبری مبذول داشت
و از رشحات و طفحات بحر اعظم تربیهٔ قدسیه ریاحین معرفة الله
معطر گردید و جوامع الحان جلیل انجیل بمسامع اهل صوامع ملکوت
درآمد و بنفس مسیحائی نفوس میته سر از قبر غفلت و جهالت
برداشته بحیات ابدیه فائز گشتند در مدت سه سال آن
نیر اوج کمال در دشت و صحرای اورشلیم و فلسطین حرکت نموده
کل را بصبح هدایت دلالت میفرمود و باخلاق روحانیه و صفات
مرضیه تربیت میفرمودند و اگر ملت اسرائیلیه بآن جمال نورانی اقبال
نموده کمر خدمت بر اطاعت می بستند بروایح جانبخش روح الله

روح

روحی تازه و فتوحی بی اندازه مؤید میگشتند ولکن چه فائده که
کل اعراض نمودند و باذیت آن معدن علم لدنی و مهبط وحی الهی
برخواستند الا معدودی قلیل که متوجها الی الله از شئون ظلمانیهٔ
امکان مقدس شده قصد معارج لامکان نمودند خلاصه جمیع
بلیات شدیده بر آن مشرق الطاف الهیه وارد بقسمیکه اقامت
و استقرار در قریه ممکن نبود باوجود این علم هدایت کبری مرتفع
و اساس تمدن اخلاق انسانیه که اصول مدنیت جامعه است
مؤسس گشت در فصل پنجم آیهٔ سی و هفتم از انجیل متی بصحیحی
میفرماید که ترجمه اش اینست در بدی و شرور و اذیت مقابله
بالمثل نمائید اگر کسی بر طرف ایمن روی تو طپانچه زند طرف
ایسر را بر گردان و همچنین در آیهٔ چهل و سوم میفرماید شنیده اید
که گفته شده است قریب خود را دوست دار و دشمنت را
بعداوت بیازار و اما من چنین میگویم دشمنان تان را دوست
دارید و ذکر خیر کنید بدگویان خود را و مبغضان تان را احسان نمائید

و نفوسی که شما را اذیت و طرد مینمایند ایشان را دعا نمائید
تا بمنزله فرزند پروردگار آسمانی باشید چه که آفتاب او بر گنهکار
و نیکوکار هر دو مشرق و ابر رحمت او بر ستمکار و ابرار هر دو ممطر
زیرا اگر دوستان خود را دوست دارید چه اجر و مزیتی از برای
شماست آیا مامورین اخذ اعشار اغلال چنین نمی نمایند و تعلیمات
ان مطلع حکمت الهیه از این قبیل بسیار فی الحقیقه نفوسیکه
باین صفات مقدسه متصف گردند جواهر وجود و مطالع نور تمدن
حقیقی هستند خلاصه آنحضرت شریعت مقدسه را ابراز و حالت
صرفه و اخلاق حسنه تاسیس و نفوس مؤمنه را روش و مسلک
خاصی که جوهر حیات عالمست تعیین فرمودند چنانچه انظاهر
بسی ولو در ظاهر باعظم نقمت و عقوبت ظالمین مبتلا شدند
ولکن فی الحقیقه از ظلمات خذلان بهود نجات یافته در صبح ابداع
بانوار عزت سرمدیه مشرق و لائح گشتند آن ملت جسیمه یهود
معدوم و مضمحل شدند ولکن این نفوس معدوده چون ظلال شجره

مبارکه

مبارکه عیسویه شتافتند فی الحقیقه هیئت عمومیه عالم را تبدیل
نمودند در آن زمان جمیع اهالی اقالیم عالم در منتهی درجه تعصب و نادانی
و حمیت جاهلیه و شرک بوحدانیت الهیه بودند مدعی عقلا و متدین
جز شرذمه قلیله یهود نه و آنان نیز بکلی مخذول و منکوب و این نفوس
مبارکه بترویج امری قیام نمودند که مغایر و مضاد آراء جمیع هیئت
بشریه بود و کل ملوک چهار قطعه از قطعات خمسه عالم بر اضمحلال
ملت عیسویه باتم عزم برخواستند معذلک عاقبت اکثر ممالک
و دول در ترویج دین الهی شتافتند و کل ملل اوروپ و بسیاری
از طوائف آسیا و افریک و بعضی متمکنین جزائر بحر محیط در ظل
کلمه توحید جمع شدند حال ملاحظه نمائید آیا در وجود از هر جهت
اساسی اعظم از دیانت خلق شده و یا خود امری محیط بر آفرینش
چون ادیان الهی متصور گردد و یا امری وسیله محبت و الفت
و اتحاد و یگانگی تام چون ایمان بعزیز علام یعنی و یا خود اساس
تربیت عموم در جمیع اخلاق جز شرایع سماویه مشهود گشته

صفاتیکه حکما در منتهی درجهٔ فلسفه بآن فائز و خصائلیکه در اعظم درایج کمال
بدان متصف بودند مؤمنین بالله در بدایت تصدیق و ایمان مظاهر آن
شیم مرضیه انسانیه میکردیدند ملاحظه کنید نفوسیکه سلسبیل حیات ابدیه را
از ایادی الطاف روح الله نوشیدند و در ظل انجیل مستظل گشتند
بچه درجه از اخلاق واصل گشتند که جالینوس حکیم مشهور با وجود آنکه
از ملت مسیحیه نبود معذلک در ستایش مؤمنین بالله که در شرح
جوامع کتاب افلاطون در سیاست مدن تصنیف نموده مرقوم است
که بعینه ترجمهٔ آن اینست جمهور ناس سیاق اقوال برهانیه را ادراک
نتوانند و از این جهت محتاج کلمات رموزیه از اخبارات ثواب
و عقاب در دار آخرتند و دلیل بر ثبوت این مطلب آنکه الیوم
مشاهده میکنیم قومی را که مسمی بنصاری اند و بثواب و عقاب آخرت
معتقد و مؤمن و از این طائفه افعال حسنه صدور مییابد مثل افعال
نفسیکه فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ما عیاناً مشاهده مینمائیم
که از موت مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتیاقشان بعدل

دهوه

و انصاف از متفلسفین حقیقی محسوب شوند انتهی کلام جالینوس و مقام
فیلسوف در آن زمان و بعقیدهٔ جالینوس مقامی بود که اعظم از آن در
ابداع تصور نمیشد ملاحظه نمائید که قوهٔ نورانیهٔ روحانیهٔ ادیان الهیه
جمهور متدینین را بدرجه از کمالات فائز میفرماید که مثل جالینوس
حکیم با وجود آنکه از افراد آن ملت نبود چنین شهادت میدهد و از
آثار این اخلاق حسنه اهل انجیل در آن ازمنه و اعصار تشبث
بخیرات و اعمال صالحات نمودند و بیمارستانها و دار الشفاها و موضع
خیرات تأسیس شد چنانچه اول شخصیکه در ممالک رومان محلات
عمومیه بجهت معالجهٔ مساکین و مجروحین بی پرستار بنیان نهاد
ملکه قسطنطین است و این پادشاه عظیم اول ملکیست از ملوک
رومان که بر نصرت امر حضرت روح الله قیام فرمود و بکمال همت
در ترویج اساس انجیل جان فدائی نمود و سلطنت رومان را
که فی الحقیقه عبارت از صرف اعتساف بود در نقطهٔ عدل و اعتدال
مستقر و مرکوز گردانید و اسم مبارکش در فجر تواریخ چون ستارهٔ اسحری

دری درخشنده است و صیت بزرگواریش در جهان مدنیت و شایان
ورد زبان جمیع فرق مسیحانی خلاصه از برکت تربیت نفوس
مقدسه نیکه بترویج تعلیمات انجیلیه قیام نمودند چه اساس متین
اخلاق حسنه در جهان در آن زمان تأسیس شد چه بسیار مکاتب
و مدارس و بیمارستانها و محلات مکتبها بجهت تربیت اولاد
ایتام و فقرا تأسیس شد و چه بسیار نفوس که منافع ذاتیهٔ خود را
ترک نموده ابتغاءً لمرضات الله اوقات عمر را صرف تعلیم و تربیت
عموم نمودند ولکن در زمانیکه طلوع صبح نورانی جمال احمدی قریب شد
زمام امور جمهور مسیحیین در دست قسیسین جاهله افتاد لهذا آن نسایم
رحمانیه از مهب عنایت منقطع شد و احکام انجیل جلیل که اسّ
اساس مدنیت عالم بود از سوء استعمال و حرکت نفوسیکه
بظاهر آراسته و بباطن کاسته بودند ساقط النتیجه گشت چنانچه
جمیع مورخین مشهور از اهالی اوروپ در بیان کیفیت احوال و اطوار
و سیاست و تمدن و معارف و جمیع شئون قرون قدیمه و قرون

وسطی

وسطی قرون جدیده ذکر نموده اند که قرون عشرهٔ وسطی که عبارت
از بدایت قرن سادس میلادی الی نهایت قرن خامس عشر است
ممالک اوروپ در نهایت درجهٔ توحش و عدم مدنیت از جمیع
شئون بوده و باعث اصلی آن آنکه رهابین که باصطلاح اهالی
اوروپ رؤسای روحانی و دینی بودند از عزت ابدیهٔ اتباع
اوامر مقدسه و تعلیمات سماویهٔ انجیل غافل گشته با
ارکان حکومت دنیوی آن زمان که در کمال ظلم و طغیان بودند اتفاق
نموده و از عزت پایدار چشم پوشیده در منافع موقتهٔ فانیه
و اغراض نفسانیه بکدیگر کمال سعی و کوشش را مجری میداشتند
تا آنکه بالاخره امر بجائی رسید که عموم اهالی در دست این دو فریق
اسیر صرف ماندند و این احوال و اطوار سبب هدم اسّ
اساس دیانت و انسانیت و مدنیت و سعادت
اهالی اوروپ گشت و چون روایح طیبهٔ نفحات روحانیهٔ
روح الله در آفاق امکان از اعمال و افکار ناشایسته و ثبات



غیر لائقهٔ رهسپار زائل گشت و ظلمت جهل و نادانی و اخلاق
غیر مرضیه عالم را احاطه نمود فجر امید دمید و موسم ربیع الهی رسید
ابر رحمت برخواست و نسایم جان بخش از مهبّ عنایت وزید
شمس حقیقت از افق حجاز و یثرب در نقطهٔ محمّدیه اشراق فرمود
و بر آفاق ممکنات انوار عزّت سرمدیه مبذول داشت اراضی
قابلیات تبدیل گشت و اشرقت الارض بنور ربها تفسیر شد
جان جهانی تازه و جسم میّت امکان بروحی بی اندازه فائز گشت
بنیان ظلم و جهل منهدم شد و ایوان بلند علم و عدل بلند و متعالی
گشت بحر مدنیت بخروشید و انوار معارف بدرخشید اقوام
و طوائف متوحّشهٔ اقلیم حجاز قبل از اشتعال سراج وهّاج
نبوّت کبری در زجاجهٔ بطحا جاهل ترین قبائل و متوحّش ترین
طوائف عالم بودند و سیر مذمومه و عوائد موحشه و خونخواری و اخلاق
و عادات آن اقوام در کلّ کتب و صحائف تاریخیه مذکور
حتی طوائف متمدّنهٔ عالم در آن زمان قبائل اعراب یثرب و بطحا را

از نوع

از نوع بشر نمی شمردند لکن بعد از طلوع نیّر آفاق در آن خطه
و دو بار از تربیت آن معدن کمال و مهبط وحی ذی الجلال و
فیوضات شریعت مقدّسهٔ الهیه در مدّت قلیله در ظلّ
کلمهٔ وحدانیّت جمع شده این جمهور اشخاص متوحّشه در
جمیع مراتب انسانیه و کمالات بشریه چنان ترقّی نمودند
که کلّ ملل عالم در آن عصر مبهوت و متحیّر گشتند طوائف
و قبائل و ملل عالم که دائماً اعراب را سخریه و استهزاء
مینمودند و جنس بی فضل میشمردند بکمال اشتیاق بموطن
و ممالک عرب آمده تحصیل فضائل انسانیّه و اقتباس
علوم سیاسیه و اکتساب معارف و مدنیّت و تعلّم فنون
و صنایع مینمودند آثار تربیت مربّی حقیقی را در امور محسوسه
ملاحظه کنید که اشخاصیکه از کثرت توحّش و نادانی در زمان
جاهلیه دختران هفت سالهٔ خود را زنده زیر خاک مینمودند
و چنین امر را که از انسان گذشته طبیعت حیوان نیز از

ان متنفر و متبری از شدت جهالت منتهی رتبهٔ حمیت و
غیرت میشمردند این چنین اشخاص نادان از فیوضات تربیت
ظاهرهٔ آن بزرگوار بدرجهٔ رسیدند که ممالک مصر و سریان
و شام و کلدان و عراق و ایران را فتح نموده جمیع مهام امور
چهار اقلیم عالم را منفرداً اداره نمودند خلاصه طائفهٔ عرب
در جمیع فنون و علوم و معارف و حکمت و سیاست و
اخلاق و صنایع و بدایع سرور کل ملل و اقوام گشتند و فی الحقیقه
بلوغ چنین طائفهٔ متوحشهٔ حقیره در مدت قلیله بمنتهی درجهٔ
کمالات بشریه اعظم برهان حقیقت و نبوت سرور کائنات است
در اعصار اولیهٔ اسلام جمیع طوائف اروپ اکتساب فضائل
و معارف مدنیت را از اسلام ساکنین ممالک اندلس
مینمودند و اگر در کتب تواریخیه از جمیع دقت شود مبرهن و
واضح گردد که اکثر تمدن اروپ مقتبس از اسلام است چنانچه
جمیع کتب حکما و دانشمندان و علما و فضلای اسلامیه را

قلیلا

قلیلا قلیلا در اروپ جمع و بکمال دقت در مجامع و محافل علوم
مطالعه و مذاکره نموده امور مفیده را اجرا نمودند و الآن کتب فضلای
اسلام که در ممالک اسلام نابود است در کتابخانه های ممالک
اروپ نسخ عدیده اش موجود و قوانین و اصولیکه در کل ممالک
اروپ جاریست اکثر بلکه کلیهٔ مسائلش مقتبس از کتب فقهیه
و فتاوای علمای اسلامیه است و اگر خوف از تطویل نبود مسائل
مقتبسه فرداً فرداً سمت تحریر می یافت مبدء تمدن اروپ در قرن
سابع هجری واقع و تفصیل این قضیه آنکه در اواخر قرن خامس
هجری پاپ رئیس ملت مسیحیه از اینکه مقامات مقدسهٔ نصاری
چون بیت المقدس و بیت اللحم و ناصره در تحت حکومت اسلامیه
افتاده ناله و فریاد آغاز نمود و جمهور ملوک و اهالی اروپ را
تشویق و تحریص نموده باعتقاد خود بحرب دینی و جهاد دلالت
کرد و بقسمی فریاد و حنین و انینش بلند شد که کل ممالک اروپ
قیام نمودند و ملوک صلیبیون با عساکر بی شمار از خلیج قسطنطنیه

گذشته نوبت بقطعهٔ آسیا نمودند و در ازمان خلفای علویه بر دیار مصر و
بعضی ممالک غرب حکمرانی مینمودند و در اکثر اوقات ملوک سوریستان
یعنی سلجوقیه بریة الشام نیز در تحت اطاعت و انقیادشان بودند
باری ملوک اوروپ با سپاه بیشمار هجوم بر بریة الشام و مصر
نمودند و مدت دویست و سه سال مستمراً ما بین ملوک
بریة الشام و ملوک اوروپ محاربه واقع و دائماً از اوروپ مدد
میرسید هر قلعهٔ از قلاع سوریه را مکررات و مرات ملوک فرنگ
فتح نمودند و پادشاهان اسلام از دست فرنگ نجات دادند
تا آنکه صلاح الدین ملک منصور ایوبی در سنهٔ ششصد و نود و
سه هجری بکلی ملوک و عساکر اوروپ را از ممالک و سواحل بریة
الشام و مصر اخراج نموده مأیوس و منکوب بممالک اوروپ
مراجعت نمودند و در این محاربات که بحرب صلیبیون مشهور
کرورها از نفوس تلف شد خلاصه از ابتدای تاریخ چهارصد و
نود هجری تا سنهٔ ششصد و نود و سه هجری متصلاً از اوروپ ملوک

و سرداران

و سرداران و سرآمدان بر بریة الشام و مصر تردد مینمودند و چون عاقبت
جمیع مراجعت نمودند در مدت دویست سال و کسری آنچه از سیاست
و مدنیت و معارف و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم مستحسنه
ممالک اسلامیه مشاهده کردند بعد المراجعه در اوروپ تأسیس
نمودند مبدأ تمدن اوروپ از آن زمان است ای اهل ایران شما سلاله
ذراری ناکی متبوع و مطاع کل آفاق بودید حال چگونه از عز قبول
بازمانده در زاویهٔ خمول خزیده اید منشأ معارف و مبدأ تمدن جهانیان
بودید اکنون چگونه افسرده و خمود و پژمرده گشته اید سبب نورانیت
آفاق بودید حال چگونه در ظلمات غفلت و کسالت بازمانده اید
چشم بصیرت را باز و احتیاجات حالیهٔ خود را ادراک نمائید کمر
همت و غیرت بر بندید و تدارک وسائط معارف و مدنیت
بکوشید آیا سزاوار است که طوائف و قبائل اجانب فضائل
و معارف را از آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمایند
و شما که اولاد و ارشید محروم بمانید آیا این پسندیده است که

همسایگان و مجاوران لیلاً و نهاراً در تشبث وسائل ترقی و عزت
و سعادت بجان و دل بکوشند و شما از تعصب جاهلیه بمضادات
و منازعت و هوی و هوس خود مشغول گردید و آیا این ممدوح و محمود است
که این ذکاء فطری و استعداد طبیعی و فطانت خلقیه را در کسالت
و بطالت صرف و ضایع نمائید باز از مقصود دور افتادیم باری
جمیع هوشمندان و مطلعین بر حقایق احوال تاریخیه ازمنه سالفه
از اهالی اوروپ که بصدق و انصاف متصفند مقر و معترفند که اساس
جمیع شئون تمدنیه شان مقتبس از اسلام است چنانچه مؤلف
محقق مشهور دریپار از اهالی فرانسه که در نزد جمیع مؤلفین و دانایان
اوروپ اطلاع و مهارت و دانائیش مسلم است در کتاب مسمی
بترقی امم در ادبیات که از تألیفات مشهوره اوست در این
باب بعضی اکتساب ملل اوروپ قوانین مدنیت و قواعد ترقی
و سعادت را از اسلام شرح مبسوطی بیان نموده و چون بسیار
مفصل است لهذا ترجمه و درجش در این رساله سبب تطویل

بلکه خروج

بلکه خروج از حد است و اگر نفسی در آنچه گفته شد قانع نه مراجعت
بان کتاب نماید مختصر این است که جمیع تمدن اوروپ از قوانین
و نظام و اصول و معارف و حکم و علوم و عادات و رسوم مستحسنه
و ادبیات و صنایع و انتظام و ترتیب و روش و اخلاق حتی
بسیاری از الفاظ مستعمله در لسان فرانسه را مقتبس از عرب
بیان نموده و فرداً فرداً بتفصیل ذکر کرده و ثابت و مبرهن داشته
که هر یک را در چه زمان از اسلام اقتباس نمودند و همچنین بتفصیل
دخول عرب در بلاد غرب که الیوم مملکت اسپانیاست و در
مدت قلیله مدنیت کامله را در ان ممالک بچه نحو تأسیس نمودند
و سیاست مدن و معارفشان در چه درجه کمال بود و تأسیس
مدارس و مکاتب علوم و فنون و حکمت و صنایعشان بچه متانت
و انتظام بود و بزرگواریشان در جهان مدنیت بچه درجه رسید
و از ممالک اوروپ چه بسیار اطفال بزرگان که بمدارس
قرطبه و غرناطه و اشبیلیه و طلیطله آمده تعلم معارف و فنون و

الکساب مدنیت نموده‌اند حتی ذکر نموده که یکی از اهالی اوروپ که
موسوم بگربرت بود بممالک غرب آمده و در مدرسهٔ کوردوفا که از
ممالک عرب بود داخل شده تحصیل معارف و علوم نموده
در مراجعت باوروپ بنفسی شهرت یافت که عاقبت بر سریر ریاست
دینیهٔ کاتولیک استقرار یافته پاپ گشت مقصود از این بیانات
آنکه معلوم و واضح گردد که ادیان الهی مؤسس حقیقی کمالات معنویه
و ظاهریهٔ انسان و مشوق اقتباس مدنیت و معارف نافعهٔ
عمومیهٔ بشریه است و اگر بنظر انصاف ملاحظه شود جمیع قوانین
سیاسیه در مدلول این چند کلمهٔ مبارکه داخل قوله تعالی ویأمرون
بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون و همچنین
میفرماید ان الله یأمر بالعدل والاحسان وینهی عن الفحشاء و
المنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون و در تمدن اخلاق میفرماید
خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین و همچنین میفرماید
الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین و

همچنین

ویسارعون فی الخیرات و اولئک من الصالحین [illegible] ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر

و همچنین میفرماید لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و
المغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب
والنبیین وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین
وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب واقام الصلوة و
آتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء
والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک
هم المتقون و همچنین میفرماید ویؤثرون علی انفسهم ولو کان
بهم خصاصة ملاحظه فرمائید که در این چند آیهٔ مبارکه
منتهی درجات حقائق مدنیت و جوامع لوامع شیم مستحسنهٔ
انسانیت مذکور فوالله الذی لا اله الا هو که جزئیات تمدنیهٔ
عالم نیز از الطاف انبیای الهی حاصل گشته آیا چه امر
نافعی در وجود موجود شده که در کتب مقدسهٔ الهیه واضحاً و
یا خود تلویحاً مذکور نه ولکن چه فائده چون سلاح وآلات حربیه
در دست جبان باشد جان و مال محفوظ نماند بلکه بالعکس

سبب فوت واقتدار سارق گردد بهمچنین زمام امور چون
بدست علمای غیر کامل افتد نورانیت دیانت را چون
حجاب عظیم حائل گردند اساس دیانت خلوص است
یعنی شخص متدین باید که از جمیع اغراض شخصیهٔ خود گذشته
باشد چه کان در خیریت جمهور بکوشد و ممکن نیست که بغیر
از منافع ذاتیهٔ خود چشم پوشند و خیر خود را فدای خیر عموم
نمایند الا متدین حقیقی چه که در طینت انسانیه محبت
ذاتیهٔ خود مخمر و ممکن نیست بدون امیدواری اجر جزیل
و ثواب جمیل از فوائد موقتهٔ جسمانیهٔ خود بگذرد و لکن شخص
موقن بالله و مؤمن بآیات او چون موعود و متیقن مثوبات
کلیهٔ اخرویه است و جمیع نعم دنیویه در مقابل عزّت و سعادات
درجات اخرویه کان لم یکن انگاشته گردد لهذا راحت
و منافع خود را ابتغاءً لوجه الله ترک نموده در نفع عموم دل و
جان را رایگان مبذول دارد و من الناس من یشری نفسه

ابتغاء

ابتغاء مرضات الله و بعضی نفوس چنان گمان که ناموس کنند
طبیعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبیحه و ضابط کمالات معنویه
و صوریه است یعنی شخصیکه متصف بتجرد طبیعی و غیرت فطریه و حمیت
ذاتیه است بدون ملاحظهٔ عقوبات شدیدهٔ مرتبه بر اعمال شریره
و مثوبات عظیمهٔ افعال خیریه بری از اضرار عباد و حریص بر اعمال
خیریه است اوّلا آنکه در تواریخ عمومیه دقت نمائیم واضح و مبرهن
شود که ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای الهی است
و همچنین ملاحظه مینمائیم که از اطفال در صغر سن آثار تعدّی
و تجاوز ظاهر و اگر از تربیت مربّی محروم ماند آناً فآناً شیم غیر
مرضیه اکثر تزاید یابد پس معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز
از نتائج تعلیم است و ثانیاً آنکه بر فرض تصور آنکه خرد طبیعی و
ناموس فطری مانع شر و مدلّ بر خیر است این معلوم و واضحست
که همچه نفوس چون اکسیر اعظمست چه که این ادّعا بقول تمام نشود
بلکه عمل لازم حال چه امری در وجود جمهور را بر ثبات حسنه و

و اعمال صالحه ملجأ و مضطر میسر نماید و از این گذشته آن شخصیکه
مصدر ناموس طبیعی است اگر مظهر خشیة الله گردد البتّه در نوایای
خیریّه اش ثابت تر و راسختر گردد خلاصه فوائد کلّیه از فیوضات
ادیان الهیّه حاصل زیرا متدیّنین حقیقی را بر صدق طویّت و
حسن نیّت و عفّت و عصمت کبری و رأفت و رحمت عظمی و وفای
بعهد و میثاق و حریّت حقوق و انفاق و عدالت در جمیع شئون
و مراتب و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام در نفع جمهور بندگان
الهی بارید و بجمیع شیم مرضیّهٔ انسانیّت که شمع روشن جهان
مدنیّت است دلالت مینماید و اگر نفسی فی الحقیقه باین صفات ممدوحه
متّصف نه البتّه نمی از یمّ عذب فرات که در مجاری کلمات
تعلیمیّهٔ کتب مقدّسهٔ الهیّه متموّج است نرسیده و نفحهٔ از روائح
قدسیّهٔ ریاض الهیّه استشمام ننموده چه که هیچ امری در وجود بقول تمام نشود
هر مقامی را روشی و علامتی و هر شأنی را نشانه و اشارتی مجملاً
مقصود از این بیانات آنکه واضح و مدلّل شود که ادیان الهیّه و

شرایع

شرایع مقدّسهٔ ربّانیّه و تعالیم سماویّهٔ اعظم اساس سعادت
بشریّه است و از برای کلّ اهل عالم نجاح و فلاح حقیقی بدون
این تریاق فاروق اعظم ممکن نه ولکن بشرط آنکه در دست حکیم
دانای حاذق باشد والّا اگر جمیع ادویهٔ بالغه که خداوند عالمیان
بجهت شفای آلام و اسقام آدمیان خلق فرموده بدست طبیب
غیر حاذق افتد صحّت و عافیت میسّر نگردد بلکه بالعکس سبب
اهلاک نفوس بیچارگان و اذیّت قلوب درماندگان گردد مثلاً منبع
حکمت الهیّه و مظهر نبوّت کلّیه در ترغیب و تحریص اکتساب
معارف و اقتباس فنون و فوائد سعی الی اقصی بلاد چین امر مبرم فرموده‌اند
ولکن طبیبان غیر حاذق منع و ستیزه مینمایند و استدلال میکنند
من تشبّه بقوم فهو منهم و حال آنکه وجه تشابه مذکور را ادراک
ننموده و نفهمیده اند که شرایع مقدّسهٔ الهیّه جمهور امّت را بر تمهید اصول
اصلاحات متتابعه و اقتباس فنون و معارف از امم سائره
تشویق و دلالت مینماید و هر نفسیکه غیر از این گوید از سلسبیل علم

محروم ودر بادیهٔ جهل از پی سراب اغراض نفسانیه سرگردان
وحیران حال بدیدهٔ انصاف ملاحظه نمایند این اصلاحات جدیده
بالقوه وبالفعل کدام یک مخالف اوامر الهیه واقع گشته اگر
امر تأسیس مجالس مشورت است اینکه در نص آیهٔ مبارکه است
که پیغمبر باید امرهم شوری بینهم وهمچنین خطاباً بمطلع علم وسیع کمال با
وجود ان فضائل کلیهٔ معنویه وصوریه پیغمبر باید وشاورهم فی الامر
در اینصورت چگونه امر مشورت مغایر قوانین شریعت مقدسه است
وبدلائل عقلیه نیز فضیلت مشورت ثابت ومبرهن ومجرب وبا
خصوصاً صاف قلب نفوس را منوط بتحقیقات دقیقه وتصدیق مجالس
عدیده وثبوت شرعی وتعلق فرمان پادشاهی نمودن مغایر شرایع
الهیه است وانچه در زمان حکومت سابقه مجری بود موافق احکام
قران مبین بود چنانچه متواتراً مسموع گشت که حاکم گلپایگان در
زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی بدون سؤال وجواب واستنطاق
از جهتی سیزده نفر بیچارگان کدخدایان قرا گلپایگان را که از

سلاله طاهره

سلاله طاهره بودند من حیث جرم در یکساعت در نهایت مظلومیت
گردن بریده اهالی مملکت ایران در زمانی متجاوز از صد کرور بودند
بسبب بعضی حروبات داخله واکثر بجهت عدم قوانین سیاسیه
ومطلق العنان والاراده بودن ولات وحکام تلف شده کم کم در
ایام عمر اهالی باقی نمانده چه که حکام باراده خود هر نفسی بجرمی بلا
خواستند باتش قهر وشکنجه بگداختند وباخود قائل بثبوت
شرعی اشخاص عدیده را بجهت اغراض ذاتیه بنواختند هیچ
نفسی را قدرت اعتراض نبود چه که حاکم متصرف کیف یشاء
بود آیا میتوان گفت این امور موافق عدل وانصاف ومطابق
احکام شریعة الله است ویا خود تشویق وتحریص بر تعلم فنون مفیده
واکتساب معارف عمومیه واطلاع بر حقایق حکمت طبیعیه
نافعه وتوسیع دائرهٔ صنایع وتزیید مواد تجارت وتکثیر وسائط
ثروت ملت منافی اصول دیانت الهیه است ویا خود آنکه ترتیب
نظام مدن وتنظیم احوال نواحی وقرا وتعمیر طرق وسبل وتمدید

راه کالسکهٔ آتشی و تسهیل وسایط نقلیه و حرکت و ترقیهٔ عموم
اهالی مضادهٔ عبودیت درگاه حضرت احدیت است و با جهد
اشتغال معادن متروکه که اعظم وسایط ثروت دولت و ملت است
و ایجاد معامل و کارخانه‌ها که منبع آسایش و راحت و باعث
غنا و توانگری عموم ملت است و تحریض و تحریص ایجاد صنایع
جدیده و تشویق ترقی امتعهٔ وطنیه مغایر اوامر و نواهی رب البریّت است
قسم بذات پاک ذی الجلال که متحیّرم چگونه پرده بر ابصار افتاده
که امور باین بدیهی ادراک نمی‌شود و چون اینگونه براهین واضحه
محکمه بیان شود شبهه نیست که از جهت صد هزار اغراض باطنیه
جواب در خواهند گفت که در یوم محشر بین یدی الله از معارف و مدنیت
کاملهٔ انسان سؤال نمیکنند بلکه اعمال صالحه را جویند اوّلاً انکه
سلّمنا سؤال از معارف و مدنیت نمیکنند آیا در یوم حشر اکبر در
دیوان الهی مؤاخذه نمی‌نمایند که ای رؤسا و بزرگان این ملت
بزرگوار را چرا سبب شده‌اید که از اوج عزّت قدیمه تنزّل نموده‌اند

وازمرکزیت

و از مرکزیت جهان مدنیت باز مانده‌اند با وجود آنکه مقتدر بوده‌اید
که بوسایطی متشبّث شوید که سبب عزّت مقدّسهٔ ملت
شوید این را ننموده که سهل است بلکه ملت را از فوائد عادیه
نیز باز داشتید آیا این قوم در سماء سعادت چون انجم
زاهیه نبودند چگونه باعث شدید که در این ظلمت دهماء افتادند
و با خود مقتدر بر ایقاد سراج عزّت دارین ملت بودید چرا اهمال
نمودید و با آنکه چون سراج نورانی بتوفیقات الهی روشن
شدید بزجاجهٔ همّت او را از اریاح مخالف حفظ ننموده از چه جهت
بکمال قوّت بر اطفای آن قیام نمودید وکلّ انسان الزمناه
طائره فی عنقه ونخرج له یوم القیامة کتابا یلقاه منشورا ثانیا انکه
چه اعمال صالحه در وجود اعظم از نفع عموم است آیا موهبتی در عالم
اعظم از این متصور که انسان سبب تربیت و ترقی و عزّت
و سعادت بندگان الهی شود لا والله اکبر مثوبات این است
که نفوس مبارکه دست بیچارگان را گرفته از جهالت و ذلت

دستگیر نجات دهند و بنیت خالصه لله کمر همت را بر خدمت
جمهور اهالی بر بندند و خیر دنیوی خویشتن را فراموش نموده بجهت
نفع عموم بکوشند و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه
خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس من یضر الناس سبحان
الله چه امور و احوال عجیبه واقع که هیچ نفسی حین استماع قول دقت
و فراست نمی نماید که مقصود قائل از این قول چه و در نقاب
اقوال چه غرض نفسانی پنهان نموده مثلا ملاحظه میفرمائید
که شخصی بجهت منافع جزئیه ذاتیه خود مانع سعادت جمهوری
از ناس میشود و بجهت گردش آسیاب خود مزارع و کشت
زار جمع غفیری را تشنه و خراب میکند و بجهت مطاعیت
خود اثما ناس را بر تعصب جاهلیت که مخرّب بنیان مدنیت است
دلالت میکند حال این شخص با وجود آنکه علما را مرتکب که
مردود درگاه کبریا و مبغوض کل انبیا و اولیای الهی است اگر
ببیند نفسی بعد از طعام دست خود را بصابون که موجدش

عبدالله بونی و از اسلام است بشوید چون این بیچاره دست
خود را بدامن و محاسن خود نمالیده این شخص فریاد برآرد
که بنیان شریعت برهم خورد و آداب ممالک کفریه متداول
گشت ابداً سوء اعمال خود را نظر نماید لکن آن لطافت و پاکی را
جهل و فسق شمارد ای اهل ایران چشم را بگشائید و گوش را
باز کنید و از تقلید نفوس متوهمه که سبب اعظم ضلالت
و گمراهی و سفالت و نادانی انسان است مقدس گشته
بحقیقت امور پی برید و در اتخاذ تشبّث و وسائل حیات
و سعادت و بزرگواری و عزت خود بین ملل و طوائف
عالم بکوشید نسائم ربیع حقیقی میوزد چون اشجار بوستان
بشکوفه و ازهار مزین گردید و ابر بهاری در فیضان چون روضهٔ
خلد سرسبز و خرم شوید ستارهٔ صبحگاهی درخشید در مسلک
مستقیم در آئید بحر عزت در موج بر شاطی اقبال و اقدام
بشتابید معین حیات طیبه در جوش در بادیهٔ تشنگی پژمرده

نباشید همت را بلند کنید و مقاصد را ارجمند کسالت
تا کی و غفلت تا چند از تن پروری جز نومیدی دارین نیابید و
از تعصب جاهل و استماع اقوال بی فکران و بی خردان جز نکبت
و ذلت نه بینید توفیقات الهیه مؤید شما و تائیدات
ربانیه موفق از چه بجان نخروشید و بتن نکوشید و از جمله
اموریکه محتاج اصلاحات تامهٔ کامله است طریق تعلم علوم
و ترتیب تحصیل معارف و فنون است چه که از عدم ترتیب
بسیار پریشان و متفرق گشته و فنون موجزه که داعی بر تطویلش نه
بغایت مطول شده بقسمیکه باید متعلمین مدت مدیده اذهان
و اعمار خود را صرف اموری نمایند که تصور صرف است و بهیچوجه
تحقق ندارد چه که تعمق در اقوال و افکاریست که اگر بدیده بصیرت
ملاحظه شود واضح و مشهود گردد که این کلمات بعد از وقوع بر
نیست بلکه صرف اوهام و نتایج تصورات بی فائده و توالی
ملاحظات بیهوده است و شبهه نیست که اشتغال باینگونه

اوهام

اوهام و تدقیق و تحقیق زاید در اینگونه اقوال سبب تضییع اوقات
و اتلاف اعمار است بلکه انسان را از تحصیل معارف و فنونیکه
از لوازم ما یحتاج الیه هیئت بشریه است ممنوع و محروم مینماید
انسان باید در هر فنی قبل از تحصیل ملاحظه نماید که فوائد این فن چه
چیز است و چه ثمره و نتایجی از او حاصل اگر از علوم مفیده یعنی
جمعیت بشریه را فوائد کلی از او حاصل البته بجان در تحصیلش
بکوشد و الا اگر عبارت از مباحث بیفائدهٔ صرفه و تصورات
متتابعهٔ متوالیه بحت و جز آنکه سبب نزاع و جدال شود ثمرهٔ از او
حاصل نه بچه جهت انسان حیات خود را در منازعات
و مجادلات بیفائدهٔ آن صرف نماید و چون این مطلب بسیار
محتاج بتفصیل و محاکمهٔ مکمله است تا آنکه ثابت و مبرهن گردد
که بعضی علوم که الیوم اهتمامی در آن نه منتهای محسنات را داشته
و همچنین واضح و مدلل شود که هیئت ملت بهیچوجه محتاج بتحصیل
بعضی فنون زائده نبوده لهذا در جلد ثانی این کتاب انشاالله

بتفصیل ذکر شود و امیدواریم که از مطالعهٔ این جلد اوّل تأثیرات
کلیّه در افکار و اطوار هیئت عمومیّه حاصل گردد چه که نیّت خالصه
ثمره بر تألیف آن دلالت نمود اگر چه در عالم نفوسیکه امتیاز بین
افکار صادقه و اقوال کاذبه دهند چون کبریت احمرند ولکن امیدواری
این عبد بالطاف بی نهایت ربّ احدیّت است بر سر اصل مطلب
رویم دانا حزبیکه برآنند در اجرای اصلاحات لازمه باید صبر
و تأنّی نموده شیئاً فشیئاً مجری داشت آیا مقصودشان
از این بیانات چه اگر مرادشان از تأنّی که از مقتضیات و
لوازم حکمت حکومت است این فکر بسیار مقبول و بموقع
که البتّه مهامّ امور باستعجال انجام نپذیرد بلکه عجله سبب
فتور میگردد مثل عالم سیاسی مثل انسان است که اوّل نطفه
پس بتدرّج در مراتب علقه و مضغه و عظام واکساء لحم و انشاء
خلق آخر تا برتبهٔ احسن الخالقین واصل گردد همچنانکه این از
لوازم خلقت و مبنی بر حکمت کلیّه است همچنین عالم سیاسی

دفعهٔ واحده

دفعهٔ واحده از حضیض فتور باوج کمال وصول نرسد بلکه
نفوس کامله لیلاً و نهاراً بوسائلی که مایه الترقّی است تشبّث نموده
تا دولت و ملّت یوماً فیوماً بلکه آناً فآناً ترقّی و نموّ در جمیع مراتب
نماید سه چیز چون در عالم کون بعنایت الهیّه موجود شد این
عالم خاک بحیات تازه و لطافت و زینت بی اندازه فائز گردد
اوّل ارباح لواقح بهاری و ثانی فیضان و کرم ابر نیسانی ثالث
حرارت آفتاب نورانی چون این سه از فضل بی پایان الهی
احسان شد باذن الله اشجار و اغصان پژمرده کم کم سبز و خرّم
گشته بانواع شکوفه و ازهار و اثمار مزیّن گردند و همچنین نیّات
خالصه و معدلت پادشاهی و دانش و مهارت کاملهٔ سیاسی
اولیای امور و همّت و غیرت اهالی چون جمع شود روز بروز آثار
ترقّی و اصلاحات کامله و عزّت و سعادت دولت و ملّت
جلوه گر گردد ولکن اگر مقصود از تأنّی این باشد که در هر عصری امری
جزئی از لوازم اصلاحات جاری گردد این عین رخاوت و کسالت است

در این منوال بهیچوجه ثمره حاصل نگردد جز تکرار اقوال بی فائده اگر
عجله مضر است رخاوت و بطالت صد هزار درجه مضرتر است
بلکه توسط حال ممدوح چنانچه فرموده اند علیکم بالحسنة بین السیئتین
که حد افراط و حد تفریط باشد لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک
ولا تبسطها کل البسط فابتغ بین ذلک سبیلا الزم امور و اقدم تشبثات
لازمه توسیع دائره معارفست و از هیچ ملتی نجاح و فلاح بدون
ترقی این امر اهم اقوم متصور نه چنانچه باعث اعظم تنزل و تزلزل
ملل جهل و نادانیست و الان اکثر اهالی از امور عادیه اطلاع ندارند
تا چه رسد بوقوف حقایق امور کلیه و دقایق لوازم عصریه لهذا
لازم است که رسائل و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه الیوم ما یحتاج
الیه ملت و موقوف علیه سعادت و ترقی بشریه است در آن
براهین قاطعه بیان شود و آن رسائل و کتب را طبع نموده در اطراف
مملکت انتشار شود تا اقلاً خواص افراد ملت قدری چشم و گوششان
باز شده در آنچه سبب عزت مقدسه ایشان است بکوشند

نشر افکار

نشر افکار عالیه قوه محرکه در شریان امکان بلکه جان جهان است
افکار چون بحر بی پایان و اطوار و آثار وجود چون تعینات و حدود
امواج تا بحر بحرکت و جوش نیاید امواج بر نخیزد و لئالی حکمت
بر شاطی وجود نیفشاند ای برادر تو همه اندیشه ما بقی تو استخوان و
ریشه باید افکار عمومیه را متوجه آنچه الیوم لایق و سزاوار است
نمود و این ممکن نه الا ببیان کافی و اقامه دلیل واضح و براهین وافی
چه که بیچارگان اهالی از عالم و خود بیخبرند و شبهه نیست که
سعادت خود را طالب و آملند ولکن حجبات جهل حائل
و حاجز گشته ملاحظه فرمائید که فقد معارف بچه مثابه باعث
ذلت و حقارت ملت میشود الیوم اعظم طوائف و ملل عالم
از جهت کثرت نفوس ملت چین است که هشتصد کرور کسری
نفوس اهالیست و از این جهت باید که در لشکر سرافرازترین
دول و ملتش مشهورترین ملل عالم باشد و حال بالعکس بجهت
عدم معارف و تمدن ادبی و مادی ضعیف و بی پاترین ملل و دول

ضعیف است چنانچه مدّت قلیله قبل از این عساکر قلیله از انگلیس
و فرانسه با او محاربه نموده بقسمی دولت چین شکست خورد که پای
تختش را که مسمّی به پکین است فتح نمودند حال اگر دولت و ملّت
چین در درجات عالیهٔ معارف عصریّه متصاعد و بفنون تمدّن
متفنّن بودند اگر کلّ دول عالم بر او هجوم مینمودند البتّه عاجز
گشته خائباً خاسراً مراجعت مینمودند و از این حکایت عجیب‌تر
آنکه حکومت ژاپان در اصل تابع و در تحت حمایت حکومت
چین بود چند سالست که چشم و گوش باز کرده تشبّث بوسائل
ترقّی و تمدّنات عصریّه و ترویج معارف و صنایع عمومیّه نموده
بقدر اقتدار و استطاعت جدّ و کوشش کرده تا آنکه افکار عمومیّه
متوجّه اصلاح گشته علی العجاله حکومتش بمقامی رسیده که با وجود
آنکه نفوس آن مملکت تقریباً سدس بلکه عشر اهالی حکومت
چین است در این ایّام با دولت چین مقابله نموده بالاخره حکومت
چین مجبور بمصالحه گشت دقّت نمائید که چگونه معارف و تمدّن

سبب عزّت

سبب عزّت و سعادت و حرّیّت و آزادی حکومت
و ملّت میشود و همچنین لازمست که در جمیع بلاد ایران حتّی قری
و قصبات صغیره مکتبهای متعدّد گشوده و اهالی از هر جهت
تشویق و تحریص بر تعلیم قرائت و کتابت اطفال شوند
حتّی عند اللزوم اجبار کردند تا عروق و اعصاب ملّت تحرّک
ننماید کلّ تشبّثات بی فائده است چه که ملّت بمثابهٔ
جسم و غیرت و حمیّت مانند جان جسم بی جان حرکت نکند
حال این قوّهٔ عظمی در طینت اهالی ایران در منتهی درجه موجود
محرّکش توسیع دائرهٔ معارف است و آنهائیکه بر آنند
این اصول تمدّنیّه و اساس ترقّی مراتب عالیهٔ سعادت
بشریّه در عوالم ملکیّه و قوانین اصلاحات کامله و اتّساع
دوائر مدنیّت تامّه را اقتباس از ملل سائره لازم و
موافق نه بلکه لائق و سزاوار چنان است که حکومت و ملّت
ایران تفکّر و تعمّق نموده خود ایجاد امور مایه الترقّی نمایند البتّه

اگر عقول مستقیمه و مهارت کلیه فراهم آید ملت و حمیت و غیرت
اشخاص شاخصه در دربار دولت و جد بلیغ اصحاب درایت
و کفایت که مطلع بر قوانین اعظم عالم سیاسی هستند
جمع شود و بکمال جد و اقدام در جزئیات و کلیات امور تدبیر
و تفکر نموده بنا بر صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات کلیه
یابد ولکن در اکثر امور مجبور بر اقتباس هستند چه که قرونهای عدیده
کرورها از نفوس عمر خود را صرف تمحیص و تجربه کرده تا آنکه آن امور
اصلاحیه بحیز وجود آمده حال اگر چشم از آن پوشیده شود تا
آنکه در خود مملکت بنحو دیگر اسباب فراهم آید که ترقی مأمول
حاصل گردد اولاً آنکه اعصار کثیره بگذرد و مطلوب میسر نشود مثلا
ملاحظه نمائید که در ممالک سائره مدتهای مدیده کوشیدند تا آنکه
قوت بخار را کشف و معلوم و بواسطهٔ آن جمیع امور
و اشغال مشکله را که مافوق طاقت انسان بود سهل و آسان
نموده حال استعمال این قوه را ترک نموده و سعی و کوشش

نمود تا آنکه

شود تا آنکه قوه مشابه این قوه کشف و ایجاد شود قرون کثیره
لازمست پس بهتر آن است که در استعمال این قوه قصوری
نشود ولکن دائماً متفکر در آن باشند که بلکه قوه اعظم از آن بدست
آید و همچنین قیاس نمائید سائر فنون و معارف و صنایع
و قضیات مثبوت الفوائد عالم سیاسی را که در قرونهای عدیده
مکرراً تجربه شده و جهت عزت و عظمت دولت و آسایش
و ترقی ملت منافع و فوائد و محسنات کلیه آن اثر ثابت و
مبرهن گشته حال از ابدون سبب و داعی ترک نموده
بنوع دیگر در صدد اصلاحات کوشیده شود تا آن اصلاحات
از حیز قوه بوجود آید و فوائد و منافعش ثابت و مبرهن گردد
سالها بگذرد و عمرها بسر آید و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
شرف و مزیت اخلاف بر اسلاف در اینست که اموریکه
در زمان سابق بمحک تجربه رسیده و فوائد عظیمه آن اثر ثابت
گشته اخلاف از اسلاف اقتباس نمایند و تأثیرات آن

کنند و از آن گذشته قضایای دیگر خود کشف کرده از این ضمیمه
آن امور مفیده نمایند پس معلوم شد که معلومات و مجرّبات اسلاف
معلوم و موجود نزد اخلافست ولکن کشفیات خاصّهٔ اخلاف مجهول
اسلاف ولکن بشرط آنکه اخلاف از اهل کمالات باشند والّا
چه بسیار اخلاف که قطرهٔ از بحر بی پایان معارف اسلاف نصیب
نبردند قدری ملاحظه نمائید که فرض کنیم نفوسی بقدرت الهیه در
زمین خلق شدند آن نفوس بجهت عزّت و سعادت و آسایش
و راحت خود البته محتاج بامور کثیره هستند حال آن امور را اگر از
سائر مخلوقات موجوده اقتباس نمایند آسان است یا خود هر فرقه
بدون اقتباس ایجاد امری از امور لازمهٔ تعیّش بشر نمایند و اگر گفته
شود که قوانین و اصول و اساس ترقّی در درجات عالیهٔ مدنیّت
کامله که در ممالک سائره جاریست آن موافق حال و مقتضیات
مألوفهٔ اهالی ایران نیست از این جهت لازمست که در خود ایران
مدبّران مملکت جهد بلیغ نموده ایجاد اصلاحاتی نمایند که موافق حال

این بلاد

این بلاد باشد اوّل بیان کنند چه مضرّت از جهت
آبادی ممالک و تعمیر مسالک و توسّل بوسائل تقویت
ضعفا و احیاء فقرا و ترتیب اسباب ترقّی جمهور و تکثیر مولّد
ثروت عموم و توسیع دائرهٔ معارف و تنظیم حکومت
و اعلای حقوق و امنیّت جان و مال و عرض و ناموس
مغایر حال اهل ایران است و آنچه غیر از امثال این امور است
مضرّتش در هر مملکت واضح و هویداست اختصاص بمکانی
دون مکانی ندارد باری جمیع این ادّعاءات از عدم عقل
و دانش و قلّت تفکّر و ملاحظه صدور یابد بلکه اکثر معارضین
و سامحین فی الحقیقه اغراض شخصیّهٔ خود را در نقاب اقوال بیفایده
ستر نموده در ظاهر ببعضی کلمات که هیچ تعلّق بآنچه مضمر قلوبست
ندارد عقول بیچارگان اهالی را مشوّش مینمایند ای اهل ایران
قلب که ودیعهٔ ربّانیّه است او را از آلایش خودپرستی پاک
و مقدّس نموده باکلیل نوایای خالصه مزیّن نمائید تا عزّت

مقدسه و عظمت سرمدیه این ملت باهره چون صبح صادق
از مشرق اقبال طالع و لائح گردد این چند روز ایام حیات
دنیویه که چون ظل زائلست عنقریب بسر آید جهد نمائید تا
مشمول الطاف و عنایت رب احدیت گردید و از خیری
و ذکر خوشی از خود در قلوب و السن اخلاف بگذارید و اجعل
لی لسان صدق فی الآخرین ای خوشا حال نفسیکه خیر ذاتی
خود را فراموش نموده چون خاصان درگاه حق گوی همت را
در میدان منفعت جمهور افکند تا بعنایات الهیه و تائیدات
صمدانیه مؤید بر آن گردد که این ملت عظیمه را باوج عزت
قدیمه رساند و این اقلیم پژمرده را بحیات طیبه تازه و زنده
نماید و چون بهار روحانی اشجار نفوس انسانیرا بخلعه اوراق
و ازهار و اثمار سعادت مقدسه سرسبز و خرم نماید

تم المجلد الاول من هذا الکتاب

